

کتابت خاتم النبیین

۲۷۷۷
الف ۲۹

۷۸۶۷

مؤلف

الحمد لله الذي جعلنا من جملة من علمنا

مؤلف

۹۵

286
2/5/14

۱۰۱۵۵	واظریه منبر
۲۱	فن منبر
۱	تکالیف منبر

الخصائص : CHECKED

فی مناقب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ

المنسوب الی

الامام ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النخعی (رحمہ اللہ تعالیٰ)

المتوفی سنہ ۳۰۳

طبع

ی بدیعہ بالات مطبع مظهر العجایب المعروف بآردو کانیڈ پریس

فی

سنہ ۱۳۰۳ ہجری = سنہ ۱۸۸۶ عیسویۃ

کتاب

۱. در مناقب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ

۲. در مناقب احمد بن شعیب نخعی (رحمہ اللہ تعالیٰ)

۳. در سنہ ۱۳۰۳ ہجری مطابق سنہ ۱۸۸۶ ع

در شہر کلکتہ

۴. مطبع مظهر العجایب المعروف بآردو کانیڈ پریس چاپ

۵. جلد دوم طبع از کتاب محفوظ است

2586

١٣٢٤	رقم
٢٩	فصل
	كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسخ

عن تيعيد الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر ولد
سنة خمس عشرة و مائتين و مات بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و احقاق بن ابراهيم و محمد بن بشار و ابي داود السجستاني
وغيرهم و اخذ عنه خلق كثير وله كتب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب وله مفاصك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريا قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النعائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس
وكتبوا كلهم بانتخابه * وسأله بعض الأمرء عن كتابه السنن إكله
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقرأهما قال فاكذب لذا
الصحيح منه مجردا فمنع المجتبى فهو المجتبى من الحسن
ترك كل حديث تكلم في إسناده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كل امام عصره في الحديث وله كتاب
السنن وسكن مصر وانتشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمره وخرج الى دمشق فمئل
عن معوية وما روى من فضائله فقال اما برضي ان يخرج معوية
يأما براس حتى يفضل وفي رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
اشبع الله بطناك و كان يشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى
اخرجوه من المسجد وفي رواية اخرى يدفعون في خصيتيه وداعوه
ثم حمل الى الرملة ومات بها * وقال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امتحن النسائي بدمشق قال احمولوني الى مكة فحمل اليها
فتوفى بها وهو مدفون بين الصفا والمررة وكانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثلثمائة * وقال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

بدمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو منقول قال وكان قد صنف كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل فقيل له الا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت دمشق والمنحرف عن علي عليه السلام كثير فارقت ان يهديهم الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما ويفطريوما و كان موصوفا بكثرة الجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي كان له اربع زوجات يقسم لهن و سراري * و قال الدارقطني رحمه الله متحن بدمشق فادرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة ليلة خلت من صفر سنة ثلث و ثلثمائة بمكة حوسها الله تعالى و قيل بالرملة من ارض ملحطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن النضائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنين و ثلثمائة و رايت بخطي في مسوداتي ان مولده بنسا في سنة خمس عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى النسا بفتح النون و فتح السين المهملة و بعدها همزة و هي مدينة بخراسان خرج منها جماعة من الاعيان *

در اطلاع المعات شرح مشکوة نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النعائى يكى از حفاظ حديث و عالم و مشار اليه و مقدم و عمده و قدوة بود بين اصحاب الحديث - و جرح و تعديل دي معتبر بين العلماء - در اول كتابى نوشته كه آنرا سنن كبير نعماني گويند و آن كتابيست جليل الشأن كه مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حديث و بيان مخرج آن و بعد از آن اختصار كرد آنرا و مسمى - مآخذه بمجتبى بقرن و سبب اختصار آن بود كه يكى از امراى زمان ازو پرسيد كه همه احاديث كتاب تو صحيح است گفت نى پس آن امير امر كرد او را بنوشتن صحيح مجرد پس مجتبى را اراي انتخاب نمود و هر حديث را كه در اسناد آن تكلم کرده و مآخذ داشته اند اراي كتاب اسقاط نمود چون محدثان گويند رواه النعائى مراد ايشان مجتبى باشد اين كتاب مختصر نه آن كتاب كبير و همچنين گاهى كه گويند كتب خمسة يا اصول خمسة بخارى و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذى و مجتبى نعماني خوانند - حاكم ابو عبد الله بيهقي گويد شنيدم از ابو علي نيشاپوري حافظ كه چهار نفر را از حفاظ حديث بين اهل اسلام ياد كرد اول نام ابو عبد الرحمن نعماني بود و بيز از حاكم موقوفست كه شنيدم از ابى الحسن على بن عمر دارقطني بيش از يك دو بار كه گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر كسي كه بعلم حديث و هر چه

و تعدیل رواۃ آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی
بینی که در سلمن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
میکند که قریب علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگردید حدیثا
و اخبارنا چنانکه در روایت دیگری از مشابه خود میگوید و
گفته اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان
حارث و نسائی خشنودی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
تقوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبہ بن
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جدا متی از کبار
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی
و مبر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب النسائی صاحب منصفات و مقصدای زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
از او اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اول آن ناحیه نوبنی در مسجد پا او گفتند چه می گوئی در حق
معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب حائل گفت
اما پرضی معویة ان یخرج راس براس حتی بغضل و روایتی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ نصیبتی الا لا اشبع الا بطنه پس مردم
 برخاستند و در وی پلچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و از آن جهت بیمار
 شد و در آن بیماری هفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان مفا و مروء
 مدفن گشت و هم یاقعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم النحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمیفریسی گفت باعث من
 بر آن تصنیف آن بود که چون در دمشق در امد مردم آن ناحیه
 را ملحقرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد بحسب آن کتاب مذکور را قالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موهرف بود
 بکثرت جماع و چهار زوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و زای
 آن سراری نیز میداشت * ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تهذيب تهذيب الكمال

احمد بن شعيب بن علي بن سنان بفرنبن بن بحر بن دينار
 النعائي ابو عبد الرحمن القضي الحنط صاحب السنن واحد
 الامة ابرز و الحفظ الاعلام طوب و سمع بخراعات و العراق و

الجبـال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في
 تراجعهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حزمي الحافظ و
 الطحاري و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
 ابن عسي و ابن الحني و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
 السائي الامام في الحديث بلا مدافعة تسمى بفلسطين (٤) و قيل
 بالرملة (٥) و دفن ببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
 شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلثمائة *

(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسنة مشايخ مصر مخرج الى الرملة
 فقتل من فضائل معارفة فامسك عنه فصريرة في الجامع فقال اخرجوني
 الى مكة فاخرجوه عليه فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
 خرج منها آخر عمرة الى دمشق فقتل بها من معارفة و فضائله فقال الا
 يرضى راسا براس حتى يفصل مما رالوا يدعون في حقله حتى اخرج
 من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام علی هیدنا محمد
و آله اجمعین * و بعد قهذه خصائص علی بن ابیطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين علی بن ابیطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنی قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن حملة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا و روزی ده سوره مومنان را و کافران را

در دنیا و بخشنده مومنان را و کافران را در آخرت

جميع شكر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس این خاصه هاجی علی پسر ابی طالب است خشنود شوه خدا
برتر از او * گفت شیخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي *

این ذکر نماز علی * سر ابیطالب است خشنود و خدا از او

۱ - خیر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا
جمعه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شایسته حیة عرفی را - مرن نام

قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول انا اول من

ح (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) *

۲ — انبانا محمد بن المثنى قال انبانا عبدالرحمن قال

انبانا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زيد بن ارقم

رضي الله عنه قال اول من صلى مع النبي صلعم علي زه *

ذكر اختلاف الفاظ الناقلين

۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد بن جعفر

عن غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن

زيد بن ارقم زه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علي

بن ابي طالب زه *

شهر است . گفت حجة مرني شديهم علي را بزرگ كند خدا ذات اورا ميگفت

من اول آن كس ام كه نماز خواند همراه پيغمبر خدا درود فرستد خدا

بر او و بر آل او و سلام فرستد *

۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد خبر داد مارا عبد الرحمن

گفت عبد الرحمن خبر داد مارا شعبة از عمرو بن مرة از ابي حمزة از زه

بن ارقم خشود شود خدا از او گفت زه اول آن كسي كه نماز خواند همراه

پيغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي است خشود شود خدا از او *

اين ذكر مختلف شدن لفظ اي نقل كنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد بن مثنى حديث كرد مارا

محمد بن جعفر از عمرو بن مرة گفت عمرو بن مرة حديث كرد مارا شعبة از عمرو بن

مرة از ابي حمزة از زه بن ارقم خشود شود خدا از او گفت زه اول آن

كسي كه اسلم آورد همراه پيغمبر درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد

علي بن ابي طالب است خشود شود خدا از او *

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال .

قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت

يقول اول من طلى مع رسول الله صلعم علي رضه و قد

موضع آخر اسلم علي رضه *

* — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد

بن خثيم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن

عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس

بن عبد المطلب رضه فلما ارتفعت الشمس و حلقت في السماء

و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم

استقبل الكعبة فقام مستقبليها فلم يلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا مهدي الله پسر سعيد گفت عبدالله حديث کرد

مارا پسر ادريس گفت پسر ادريس شنيدم ابا حمزه ازاد کرده شد انصار

را گفت ابا حمزه شنيدم زده پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز

خواند همراه پیغمبر خدا دروه فریسه خدا بر او سلام فریسه علي است

خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت درجای دیگر اسلام آورد علی

خشنود شود خدا از او *

* — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد

حديث کرد مارا سعيد پسر خثيم از اسد پسر عبيدة البجلي از يحيى پسر عفيف

از عفيف گفت عفيف آمدم در زمان جاهليت طرف مکه پی فرود آمدم

بر عباس پسر عبدالمطلب خشنود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد

انقلاب و حلقه کرد در آسمان يعني وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم

طرف کعبه پيش آمد جواني پی انداخت پيشاني خود را طرف آسمان

پس پيش آمد کعبه را پس استاده شد پيش آن کعبه پس درنگ نکرد

تا اینکه آمد طفلی پی استاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

حتی جانت امرأة فقامت خلفها فركع الشاب
 و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلم و المرأة ففخر الشاب
 فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظیم فقال تدري من
 هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا
 ابن اخي هل تدري من هذا الغلم فقلت لا فقال هذا علي
 ابن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدري من
 هذه المرأة التي خلفها فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
 زوجة ابن اخي هذا حدثني ان رب رب السموات و الارض امره
 بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) و الله على
 ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
 رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
 شد طفل و زن پس افتاد آن جوان در آن حالتی که سجده کننده بود پس
 سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتیم ای عباس این کار
 کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتیم نمیدانم پس
 گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من
 است یا میدانی کیست این طفل پس گفتیم نمیدانم پس گفت این علی
 پسر ابي طالب پسر برادر من است یا میدانی کیست این زن چنین زن
 که پس آن مردو است پس گفتیم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه
 پسر برادر من است این پسر برادر یعنی محمد علیه السلام حدیث کرد او
 مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
 او اولا به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا بیست
 بر (زمین) و نیست قسم خدا بر پشت زمین (همه زمین کسی بران دین
 سواد آن کسان هر سه *

۹ - انبانا احمد بن سليمان الرهاوي

ابن مضي قال حدثنا العلاء بن صالح عن العنبر
غضاد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخور
(رحل الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يمر
ذلك بعدي (ن - غبوي) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين.

ذکر عبادۃ امیر المومنین علی من ابیطالب رضد

٧ - انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ر)
ابن فضل قال حدثنا الامام عن عبد الله بن ابي الهذيل عن علي
رض قال ما اعرف احدا من هذه الامم عبد الله تعالى بعد نبي (ر) فيها

۴ - خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث کرد
مارا عبید الله پسر موسی گفت عبید الله حدیث کرد مارا علاء پسر صالح
از منبالی پسر عمرو از عباد پسر عبد الله گفت عباد گفت علی خشاود شده
خدا از من بنده خدا ام و برادر (- پیغمبر خدا ام درود فرستد خدا
بر او و سلام فرستد) پیغمبر او ام و من راست گو کلان ام نخواهد گفت
این سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر
درود گو نماز خوانده ام پیش مردم هفت سال *

ایمن ذکر عبادت اسمیر المؤمنین علی . سر ابیطالب

است خوشنود شود عرا ازو

۷ - خبر داد مارا علي پسر مقدر كوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اسلم از عبدالله پسر ابی هذيل از علي خنود خود خدا از او گفت علي نمي خواسم كسي را از اين امت عبادت كند خدا تعالى را پس پندمير درود فرستد خدا

الله قبل ان يعبد احد من هذه الامة تجمع سنين *

منزلة علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

— اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

حالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد ربه قالت سمعت ابي

يقول سمعت (رسول الله صلى الله عليه وسلم) يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و اثنى عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم قالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

عني و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد مولى من عبادت كرده خدا را پيش اينكه

عبادت كند او را كسى از اين امت نه حال *

اين ذكر مرتبه 'علي' سر ابي طالب است بزرگ كن

خدا ذات او را

۸ — خبر داد ما را هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد ما را

محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد ما را موسى بن يعقوب گفت موسى

حديث كرد ما را مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد

خشنود شوه خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پيغمبر خدا

را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضعيت دو ميل

از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرده خدا را و ثنا

كرد بر او پسر گفت اي مرد علي تفهيم من دوست شما ام گفتند مردمان

دوست گفتي اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست

منست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من پسوي خلق و تفهيم

خدا دوست دارنده است آن كسى را كه دوست داشت علي را و دشمن

دارنده است آن كسى را كه دشمن داشت علي را *

۹ — اخبارنا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا ،

قال انبانا مصهر بن عبد الملك عن عیسی بن عمرو
عن انس بن مالك (رحه) ان النبي صلعم كان عنده طائر
الهم اتني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابو بكر
جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتیبہ بن سعید الباطنی و هشام بن عمار
الدمشقی قال حدثنا حاتم عن یحیی بن مصار عن عامر بن سعد
بن وقاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب
ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالن له (صلی الله صلعم فلن
اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرده مارا حسین
پسر حماد گفت حسین خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عیسی پسر
عمر از صدي از انس پسر مالك خشوده شود خدا از او تحقیق نبی درود
فرستد خدا بروبر آل او و سلام فرستد بود نزدیک او جانور (پرنده) پس
گفت ای باری تعالی بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بخورد همراه
من این جانور را پس آمد ابو بکر و آمد عمر پسر آمده علی پس اذن
داد برای علی *

۱۰ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید بلخی و هشام پسر عمار
دمشقی گفت قتیبہ و هشام حدیث کرده مارا حاتم از یحیی پسر مصار از
عامر پسر سعد پسر انی و قاص از پدر خود گفت عامر حکم کرد معویه
سعد را پس گفت چه چیز منع میکند ترا از اینکه زبون گوئی ابا تراب را پس
گفت سعد اما یاد نمیداری سه چیز را گفت آن سه چیز را برای او پیغمبر
خدا درود نازل کند خدا بروبر آل او و سلام نازل کند پس هرگز زبون
نفرام گفت او را هرگز اینک پادشاه برای من یک ارل سه چیز دوست تر
است آن چیز طرف من از قطار خزان سرخ شدیم پیغمبر خدا را درود

حم يقول له و قد خلفه في بعض مغازيه فقال له
رسول الله اتخلفني مع النصارى و الصبيان فقال له رسول
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه
ابني (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم غدير لا عطين
الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولنا
لها فقال ادعوا لي عليا فأتى بارمد (ن - فأتى به ارمد) فبصق
في عينه و دفع الراية اليه و لما نزلت انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يظهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فريسه خدا بر او و بر آل او و سلام فريسه ميگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیفه کرد او را در بعضی جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علي ای
پیغمبر خدا ابا میگذاری مرا همراه زن و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فريسه خدا بر او و آل او و سلام فريسه ایا
وای نمی شوي اینکه پاشي از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبي بعد من و شنیدم او را می گفت روز جنگ خيبر هراینه
هراینه خواهم داه علم را مرده را که دوست میداره خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میداره او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلید برای من علي را پس آمد با دره و سرخي چشمان
(ن - پس آورد کسی علي را با دره و سرخي چشمان) پس آب دهان انداخت
آن حضرت در هر دو چشم علي و داد بیز را طرف او و هرگاه که نازل
شد این آب سواد این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلید پیغمبر خدا درود
فرمود خدا بر او و سلام فريسه علي را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدا ابا اینها اهل من هستند *

۱۱ — ابنا بن حرمي بن يونس بن محمد الطرسوسي قال
 حدثنا ابو عثمان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصخر عن
 عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتنقصوا
 علي بن ابي طالب رض فقلت لقد سمعت رسول الله صلعم يقول
 ان له خصالا ثلثا لا يكون لي واحدة منهن احب الي من حمر
 النعم سمعته يقول انه مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي
 بعدي و سمعته يقول لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و
 يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا
 نصر بن علي قال ابنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر يونس پسر محمد الطرسوسي گفت
 هديع کرد مارا ابو عثمان گفت حديث کرد مارا عبد السلام از موسى صغير
 از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بوديم نشيننده پس
 نقصان بيان کردند مردم علي پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه
 تحقيق شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . و . و) ميگفت تحقيق براي او
 خصلتها سه ايه هراينه باشد براي من يعني براي سعد يكي از آنها دوست
 تر است طرف من از قطار شتران سرخ شنيدم او را ميگفت تحقيق علي از
 من بمنزله هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي
 بعد من و شنيدم او را ميگفت هراينه هراينه خواهم داد نيزه را فردا مرد را
 كه دوست مي دارد خدا و پيغمبر خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر
 و شنيدم او را ميگفت آنكسي كه باشم دوست او پس علي است دوست او *

۱۲ — خبر داد مارا زكريا بن يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد
 مارا نصر بن علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن أبيه إن سعدا رضي قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية إلى رجل يحب الله ورسوله وحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف لها أصحابه فدفعها إلى علي *

۱۳ — حدثنا أحمد بن سليمان الرهاوي (الرهاوي) قال حدثنا عبد الله قال أنبأنا ابن أبي ليلى عن الحكم و المنهال عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه أنه قال لعلي و كان يحبر معه أن الناس قد انكروا منك أنك (ن - ان تخرج) تخرج في البرد في الجلاء و تخرج في الحر في الحشور و الثوب الغليظ (ن - الخشن) قال أو لم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسل الله

پسر این از پدر خود تحقیق سعد (خ د و) گفت گفت پیغمبر خدا (۵۰ ل ۵۰) هر اینه خواهم داد نيزه را طرف مرد که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر خدا قطع خواهد کرد خدا بر هر دو دست او پس گروهان بلند کرد برای آن نيزه اصحاب پیغمبر پس دفع کرد آن نيزه را طرف علي *

۱۳ — حديث كره مارا احمد بن سليمان رهاوي گفت احمد حديث كره مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابی لیلی از حکم و منهال از عبد الرحمن پسر ابی لیلی از پدر خود تحقیق ابی لیلی گفت برای علي و بود ابولیلی مبر میکرد همراه علي تحقیق مردم تحقیق انکار کردند و لعجب کردند از تو تحقیق تو بیرون می آئی (ن - اینکه بیرون می آئی) در مردی در جامه کهنه و بیرون می آئی در گرمی در پرهاک پنبه دار و پارچه لکه (گنده) فرمود حضرت علي ای نبودی تو همراه ما در جنگ خیبر گفت ابولیلی اری بودم فرمود حضرت علي پس تحقیق پیغمبر خدا

صلعم بعث ابابكر وعقده الراية (ن - لواء) فرجع و بعث عمر وعقده لواء فرجع بالناس فقال (صلى الله عليه وسلم) لا تعطين الراية رجلا يحبب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله كرا لیس بفراق فارسل الي و انا ارحم فقلت انى ارحم فتقل فى عينى و قال اللهم اكفنى الحزو البرد قل فما وجدت حزا بعد ذلك ولا بردا *

۱۳ - ابنانا محمد بن على بن حرب المروزي قال انبانا معاذ بن خالد قال انبانا الحسين بن واقد عن عبدالله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبكر

(د . خ . م) فرستاد ابابكر را و بست برای او علم پس رجوع کرد ابوبكر و فرستاد انحضرت صبرا و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا بیه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد انحضرت کسی را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدادم در آن وقت پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدادم در آن وقت پس آب دهن مبارك خود انداختم در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کفایت کن تو علي را اذیت گرمي و سردي را گفت علي علیه السلام پس نیافتم گرمي را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردي را *

۱۴ - خبر داد ما را محمد پسر علي پسر حرب مروزي گفت محمد خبر داد ما را معاذ پسر خاله گفت معاذ خبر داد ما را حسین پسر واقد از عبدالله پسر بريدة گفت عبدالله شنیدم ابي هريره را (خ . و) مي گفت حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبكر صدیق پس

قلم یفتح له و اخذه من الغد عمر فانصرف و لم یفتح له و اصاب
الناس يومئذ شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انی دافع لوائی
غدا الى رجل یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتح له و بتنا طبیبة افقصنا ان الفتح غدا لما اجمع رسول الله صلعم
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن- اللواء) و الناس علی
صافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو یرجوا
ان یكون صاحب اللواء فدعا علی بن ابي طالب و هو ارجو ان یقتل
فی عینیہ و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکره خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و نه فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میدارد خدا را و رسول خدا را و دوست میدارد او را
خدا و پیغمبر خدا نه رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفتیم دران حالیکه خوش بود ذات ما اما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰) نماز خواند صبح را
پس برخواست ان حضرت دران حالیکه راحت ایستاده بود و مردم بر صفها
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرتبه بود نزدیک پیغمبر خدا
(۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس
طلبیده علی پسر ابي طالب را و حال آنکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد ان آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالیده و دفع کرد ان حضرت طرف حضرت علی علم را ر فتح کرد خدا بر
او و گفت او پرده را بر حدیث من دران کس بودم که دست دراز کرد

اَنَا فِيمَنْ تَطَارُلُ لَهَا (ن -) و قالوا اخبرنا فيمن تطاول لها *
 ۱۵ - اَنْبَاَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ بَنْدَارُ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفٌ عَنْ يَمِينٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَرْدَةَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ بَرْدَةَ الْإِسْلَمِيِّ قَالَ لَمَّا كَانَ
 خَيْبَرَ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَضْرَةِ (ن - بِحَصْن) أَهْلِ خَيْبَرَ
 أَعْطَاهُ (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) الْعِلْوَاءَ عَمْرٌ فَهَضَمَ مَعَهُ مِنْ نَهْضٍ مِنَ النَّاسِ
 فَتَلَقَوْا أَهْلَ خَيْبَرَ فَأَنْكَشَفَ عَمْرٌ وَاصْحَابُهُ فَرَجَعُوا إِلَى (رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَتَلَقَاهُ (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَجَاءَ بِحَصْنِ النَّاسِ (رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ تَبَادَرُ (ن - فَصَادَرُ) أَبُو بَكْرٍ
 وَ عَمْرٌ فَنَدَعَا عَلَيْهِمَا وَ هُوَ (عَمْرٌ) فَتَقَلَّ فِي عَيْنَيْهِ وَ نَهَضَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ
 بَرَاءً لِمَنْ (ن -) وَ كَفَنَهُ مَرْدَمٌ بِبَقَرٍ مَاتَتْ مَرْتَضًى عَلَى رِجْلِ كَسٍ كَيْ دَسَفَ
 هَرَّازُ كَرْدٍ بَرَاءً لِمَنْ *

۱۵ - خبر داد ما را محمد پسر بشار بندهار بصری گفت محمد حدیث
 کرد ما را محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد ما را عوف از
 میمون ابی عبدالله پسر بردة حدیث کرد او را از پدر خود بردة اسلامی
 گفت هرگاه بود خیبر فرود آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) در میدان
 و حضر (ن - بقلعه) اهل خیبر داد پیغمبر خدا (د - خ - م -) علم را
 بعد پس برخاست همراه او آنکس که برخالت از مردمان پس ملاقات
 کردند اهل خیبر را پس منکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب او پس رجوع
 کردند طرف پیغمبر خدا (د - خ - م -) پس گفت پیغمبر خدا (د - خ -
 م -) هرانده هرانده خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا
 را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از
 فردا میقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید آنحضرت علی را و
 حال آنکه حضرت علی در و سرخی چشمان میداشت پس اب دهن

هن فہض فلقی اہل خیبر فاذا مرحب یرتجزر و هو یقول
 قد علمت خیبرانی مرحب * شاکی الصلاح بطل محجوب
 اطعن احیانا و حیثا اضرب * اذا اللیث اقبلت تلہب
 فاختلف هو و علی ضربین فضرہ علی علی ہامہ حتی عض (ن)
 مضی) السیف منها البیض و انتہی راسہ و جمع اہل العسکر
 صوت ضربتہ فما تقام اخر الناس مع علی حتی فتح اللہ لہ و لہم *
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبد الرحمن الزہری عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد رض
 ان رسول اللہ صلم قال یوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

نہاخت انصرفت در ہر دو چشمان او و برخاست ہمراہ او از مردم انکی
 کہ برخاست پس ملاقات کون اہل خیبر را پس ناگاہ مرحب پہلوان شعر
 میخواند کہ متضمن بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اہل خیبر تحقیق من مرحب ہستم یرکندہ آلات جنگ شمشیر و نیزہ و
 پہلوان ام تہرہ کنندہ ام نیزہ موزنم گاہی و گاہی میزنم و تئیکہ شیرہا پیش
 آمدندہ در حالیکہ شعلہ زنندہ اند پس اختلاف کردند مرحب و علی ہر دو
 ضربہ را پس زد او را علی بر سراوتا اینکه قطعہ کرد (ن - و گذشت) و
 گریدہ شمشیر از آگہ سر خردہ را و منہی شد سراوتا و شاید اہل لشکر او از
 زدن او پس نہ تمام شد آخر مردم ہمراہ علی تا اینکه فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم ہمراہی او *

۱۶ — خبر دادہ حجاز قتیبة پسر سعید گفت قتیبة حدیث کرد ما را
 یعقوب پسر عبد الرحمن زہری از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ - و) تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - و) گفت روز
 جنگ خیبر ہر ائمتہ ہر ائمتہ خواہم داد این نیزہ را فردا سر را فتح خواہد

يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَحْيَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا أَجْمَعَ
النَّاسُ غَدُوا عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَىٰ فَقَالَ ابْنُ
عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالَ فَأَرْسَلُوا
إِلَيْهِ فَأَتَى بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ (ن -
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ
رَسُولِ اللَّهِ أَتَأْتِلُهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ أَغْدَ (ن - أَنْغَذَ) عَلِيُّ
وَسَلَّكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ أَدْعَاهُمْ إِلَى الْأَسْلَافِ وَأَخْبَرَهُمْ بِمَا
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَىٰ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا
وَأَمْدًا خَيْرَ (ن - خَيْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حَمْرِ النَّعَمِ *

کرده خدا بر دست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و درست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان با هم داد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - م) تمام مردم آمدند و میخواستند اینکه داده
شود آن علم مازای پس فرمود که حاجت علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا دره میکند هر دو چشمان او فرموده پس بفرساید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهان مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د - ل - م) در هر دو چشمان او دعا کرد برای او پس قدرست شد
گویا که نبرد او را دره (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا جنگ خراهم کرده کافران را تا اینکه خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا اینکه نزول خواهی
کرده بیهوشان ایشان پسترد دعوت یکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبرده ایشان
را بآنچه که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه اینکه اگر هدایت خواهد کرده خدا بسبب تو یک مرد را بهتر
ست (بهتر است از اینکه باشد) برای تو از - شکرین *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبیر ابی هريرة زه

فی ذلک (قوه)

۱۷ — انبانا ابو الحسن احمد بن سلیمان الرهاوي قال
 حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابی حازم
 عن ابی هريرة (هـ) قال قال رسول الله صلعم لا تدفن الراية اليوم
 الى رجل يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله فتطاول لها
 القوم فقال امين على بن ابی طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
 فبرق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني علي و دفع اليه
 الراية ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ های نقل کنندگان است

برای خبر ابی هريرة خنود شود خدا از او در این امر

۱۷ — خبر داده ابراهیم احمد پسر سلیمان رهاوي گفت حدیث کرد
 ما را یعلی پسر عبيد گفت یعلی حدیث کرد ما را یزید پسر کيسان از ابی
 حازم از ابی هريرة (خ. و) گفت ابی هريرة گفت پیشتر خدا (هـ
 خ. هـ) هراينه دفع خراهم کرد علم را امروز طرف مرد که دوست میدهد
 خدا و رسول خدا را و دوست میدهد او را خدا و رسول خدا پس دست
 مراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کجاست علی پسر
 ابيطالب پس گفتند صاحب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
 پس آب دهن انداخت بیخه پر خدا (هـ خ. هـ) در هر دو کف مبارك
 خود با و هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نهاده را پس فتح کرد
 خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۰. — انبانا قتبقة بن سعيد قال اخبرنا يعقوب عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة (رضه) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا عطيين هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رضه) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم على بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلتفت حتى يعتم الله عليك فسر علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله على ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله) فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸. — خبر دا. مارا فتية پسر سعيده گفت فتية خبر داد مارا يعقوب از سهيل از پدر خود از ابي هريرة (خ. و) تحقيق پيغمبر خدا (د. خ. ۷۰۰) گفت روز جنگ خيبر هراينه خواهم داد اين نيزه را مرد را كه دوست مي دارد خدا را و رسول او را و دوست مي دارد او را خدا و رسول او فتح خواهد داد خدا پر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ. و) نه دوست مي داشتم امير شدن را و سرداري را مگر امروز پس طلبيد پيغمبر خدا (د. خ. ۷۰۰ ل. ۷۰۰) علي پسر ابي طالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود بروونه التفات كن و پس نگر تا اينكه فتح دهد خدا پر دست تو پس سير كرد علي پسر تو توقف كرد پس آواز كرد اي پيغمبر خدا تر چه چيز قتل كنم مردم كفار را فرمود ان حضرت قتل كن ايشان را تا اينكه شاعدي دهني اينكه نيست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس رقتيكه كردند مردم كفار اين پس تحقيق صاع كرده شد از تر خونهاي ايشان و اموالي ايشان مگر بحق خونهاي ايشان و مالي ايشان يعني اگر خون كسي كند يا مال كسي دزدی نوآيد قصص ان بايد گرفت و حساب ايشان ديان گناه كه پوشيده داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خراهد بخشد خراهد عذاب كند *

۱۹ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا جرير
عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة ر.ه قال قال رسول الله صلعم
لا تطعن الراية غدا رجلا يصيب الله ورسوله و يصيبه الله ورسوله
يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال
فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل
حتى يفتح الله عليك و لا تلقفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و
لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فادوا فعلموا ذلك فقد منعوا
دمائهم و اموالهم الا بحقها و حماهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبر داد ملا اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق حديث
كرد ما جرير از سهيل از پدر خود از ابهريرة (خ - و) گفت ابهريرة گفت
پيغمبر خدا (ه - خ - و) هراينه خواهم داد نيزه را فردا مرد را كه دوست
ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد
كرد خدا بر دست او گفت مبرزه پس نه دوست داشتيم امير شدن را هرگز
مگر امروز گفت ابهريرة پس گردنه قلعه كرد بر لبی آن علم پس طلبيد علي
را پس فرستاد او را پسر گرفت برو پس قتل كن تا اينكه فتح خواهد كرد خدا
بر دست تو و نه القاه كن و نه پس نكر گفت ابهريرة پس رفت نذر
كه خواست خدا پسر اسقاد به القاه كرد پس گفت علي مگر چه چيز نذر
كنم مردم را گفت انصرفت قتل كن اوشان را تا اينكه شامدي دهند كه نيست
معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس وظيفه كردند اين
پس تحقيق منع كرده شد خوباى اوشان و مالهاى اوشان مگر بحق خوباى
اوشان و مالهاى اوشان يعني اگر خونريزي و دني مال خواهند كرد بحق ان
وموض آن قصاص گرفته خواهند شد و حساب اوشان بر خداى غايب و بزرگ
است درين گناه كه پريشده كرنگد اگر خواهد عذاب نهد و اگر خواهد بخشده

• . — ابنانا محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن اي صالح عن ابيه عن ابي هريرة (رض) قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر قد فعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) قد فعها الى علي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قل علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارك مخزومي گفت حديث كرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث كرد ما را وهيب گفت حديث كرد ما را سهيل پسر اي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ - و) گفت ابو هريرة گفت پيغمبر خدا (د - خ - و - و) روز خيبر هرينه هراينه خواهم داد نيرة را طرف مرديكه دوسته ميداره او خدا را و درست ميداره او را خدا و رسول خدا فتح خواهد كرد خدا بر دست او گفت عمر پس نه دوست داشتم با هر شهن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع كرد او را طرف علي و گذت قتل كن و نه اللغات كن و پس منكر پس سبر كرد علي نزديك گفت اي پيغمبر خدا بر چه چيز قتل كنم گفت بر اينكه شاهدي دهند اينكه يست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خدا است بس و نتيكه كردند بين پس تحقيق نگاه داشته شد خونبهاي ارشان و مالهاي ارشان از من مگر بحق خونبهاي ارشان و مالهاي ارشان علي اگر خونريزي و دزدني خواهند كرد بحق و مرض ان تصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب ارشان در ان گناه كه پوشيده داشته بر خدا است اگر خواهد بخشيد و اگر خواهد مذاب كند *

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک . .

۲۱ — انبأ عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن
منصور عن ربي عن عمران بن حصين رضي ان النبي صلعم
قال لا عطين الراية رجلا يحب الله ورسوله او قال يحبه الله
و رسوله فدعا عليا و هو ارمئ ففتح الله على يديه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل من
یمینه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس بن عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر بن سلیمان
از پدر خود از منصور از ربي از عمران بن حصین (خ . و) تحقیق
ببی (د . خ . ل . و . -) گفت هر اینه خواهم داد نوزده را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را نا گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلید علی را حال آنکه او دره چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر هر دو دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خشنود شود خدا از ان

مرد و از نبی (د . خ . ل . و . -) درین و تحقیق جبرئیل

قل می کند از طرف راست و و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق بن ابراهيم بن راهويه گفت اسحاق

بنضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابی اسحاق عن هبیره
بن مریم قال خرج الینا الحسن بن علی سلام الله علیهما و علیه
عمامة سوداء فقال لقد کن فیکم بالاص رجل ما سبقه الاولون
و لا یدرکه الاخرون و ان رسول الله صلعم قال لاعطین الراية غدا
رجلا یحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن
یمینہ و میکائیل عن یسارہ ثم قال لا یودیئنی ان - لا یرد) رأیتہ
حالی یفتح الله تعالی علیه ما ترک دینارا و لا درهما الا سبعمائه
(ن - تسعمائة) درهما لخذها عیاله من عطایة کن اراد ان یتباع
بها خادما لاهله *

حدیث کرد . ما را نضر پسر شمیل گفت نضر حدیث کرد ما را یونس از
ابی اسحاق از هبیره پسر یریم گفت هبیره بیرون آمد طرف ماحسن پسر علی
سلام خدا باشد بر آن مرد و حال آنکه بر سر امام حسن دستار بود سیاه پس
گفت امام حسن هر اینکه تحقیق بود در میان شما دبر روز مرد یعنی حضرت
علی نه سبقت برد او را مردمان پیشین و نه در نافت خواهند کرد و نه خواهند
رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (ص . خ . م .) فرمود
هر اینکه خواهم داد نیزی را فردا مرد را که دوست میداره خدا را و پیغمبر
او را دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از
طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پسر گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهد کرد) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دینار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علی رض بود که
ارزاده کرده بود اینکه خریده کند بان درهمها خاتم را برای کاربار اهل خرد *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ن - فی علی .

مزوجل (ن - جل نثاره) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابن ابی محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضى الله عنهما فانه سمعته يهبط فقالوا اما ان تقوم معنا واما ان تضاوي بهؤلاء وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال انا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء وهو ينفض

ايمر، ذکر فرمودن، يسخمير (د . خ . ۰ - ۰) برای علی (ه -

در حق علی) تحقيق خدا غالب و بزرگ (ه - بزرگ

است نهاده) نه خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن عثمانی گفت محمد حدیث کرد مرا صحیحی پس سلیم گفت صحیح حدیث کرد مارا عمرو پس ميمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کنیت او ابو عروانه است گفت وضاع حدیث کرد مارا صحیحی پس عوف گفت صحیح تحقیق من مرایده نشینده بودم طرف پس عباس خشنود خود خدا ازان هر دو پس آمد اوزا نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه استفاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز قدرست است پیش بفرست ناپیدا شود گفت این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت نمی کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می شناسد پاره را و او میگفت آف ولف یعنی تنگدل میباشم - این

به و يقول أنف وقف يقعون في رجل له وروقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله ورسوله و يحبه
الله ورسوله لا يضره الله إذا فاشرف من اشتغرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطعن قال و ما كن احدكم ليطعن
من قبله فدعاء و هو ازمد ما كن (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في .
عينية ثم هز اراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصقوة بنت حبي و بعث
ابا بكر بصرة التوبة و بعث عليا خلفه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كله در دست نگه داری و زجر گویند بدگوئی میکنند و می آفتند در حق مرد
که برای او عزت است یعنی علی بن ابی طالب رضه آفتانده و بد گوئی
کنند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د - خ - م - ن) هر اینده
خوایم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
برای من علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می سایه گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما
تا اینکه دانه ساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بوده بود که بعد پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پسر جبرائیل نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سورق توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صدیق رضه پس ثرفت برقصی علی آن سورق توبه را از
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سورق توبه کسی بگر مرد
که او را اهل بیت منست او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د - م - ن - ه) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوذا اهل بيتي و خاتمتي فاذهب عنهم الرجس و تطهروهم
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خدبجة * و ليس ثوب
 النبي صلعم و هم يصحبون انه نبي الله فجاء ابو بكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب فحقو بغير ميمون فادبعه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح * و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبئس
 فقال اما ارضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي بعني في كل مؤمن من
 بعدي * قالوا صد ابواب المسجد عبر باب علي * قال و كان

بر ابا پارچه را پس فرمود ای نار خدا ابا اهل بیت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از ابا نیاکی و نک کن ابا را پاک کردن و بود
 علی (ک . د) (اول ان کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا
 بعد حضرت خدیجه الکبری و پوشیده علی مرتضی پاچه پیغمبر را (د .
 خ . د) و کفار گناه می بردند که تحقیق او نبی الله است پس آمده
 ابو بکر پس گفت ای نبی الله پس گفت علی (خ . و) تحقیق نبی الله
 تحقیق رتبه طرف چاه میمون پس تابع شد ابو بکر صدیق پیغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند
 علی را تا آنکه صبح گشت و بیرون آمده پیغمبر خدا همراه مردمان
 در جنگ تبوک که نام موضع است پس گفت علی رض بیرون می آم
 همراه تو پس گفت انصرفت نه پس گریه کرد علی پس گفت انصرفت
 انا راسی نمی شوی بلکه ناشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر
 تحقیق تو بدستی بیی پسر گفت آن حضرت بو خلیفه من است ای هر
 هر مومن از پس من گفت تحقیق راوی حدیث و بنده کرده شد در راهی
 مسجد سوای دروازه علی گفت تحقیق راوی حدیث هست علی رض داخل

و دخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره *
 و قال من كنت وليه فعالي وليه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
 و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
 بعد ان (ن - انه) سقط عليهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنبل
 قال ائذن لي فلا ضرب عنقه يعني حاطباً فقال و ما يدريك لعل
 الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم

می شود مسجد را و حال آنکه او دلچناب است و او را او هست و نیست
 برای او را و سواي آن را و گفت حضرت آن کس که باشم دوست او
 پس علی دوست اوست - گفت پس عباس و غیره داد هارا خداي غالب
 و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا
 از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
 کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة الله پس آیا حدیث کرده
 ما را هنوز بلکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
 او و این معنی کسی این حدیث نکرده گفت راوی و فرموده پیغمبر خدا (ه -
 خ - ل - -) برای عمر و قتیله گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
 خدا پس مرا بده بر دم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت حضرت و چه
 چیز دریافت کنایه ترا که میری گردن او بر گناه او داده که خدا تحقیق
 مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا میل کنده آنچه که خواهم
 شما پس تحقیق تحقیقم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدرست او خطی ملضم بر اراده مسلمانان بر جنگ کنار
 برای کفار قریش نوشته بود نادانان عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
 گروه زند او را پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عمر نوشتن خط این آورده
 بود که بمایل من در اشکر کفار بودند لهذا نوشته بودم با از اهل معصوم اند *

ذکر قول المجی صلعم لعلی انه مغفور لک

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي بن فضال قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقبل لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

است تحقیق شأن این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرده مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسمعی گفت محمد حدیث کرده مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و نیکه خواهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلیم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدایی یلده تر بزرگ پات است خدا پرورنده اسمها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده مرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم کوفی قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثنا علي و هو ابن صالح بن حمي عن ابي اسحاق

الهمداني عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن

سلمة عن علي (ن) ان النبي صلى الله عليه و آله قال يا علي الا علمك كلمات ان

الله قلت نعم غفر لك مع انك (ن - ا) مفرور (ن - ي) غفر) لك

تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه

الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الصمد له رب العالمين *

۲۶ — الخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد

بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد

حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او

بن صالح بن حمی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله

بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علی (خ - و) تحقیق نهی

(د - خ - ل - م -) گفت یا علی آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمه ها را

اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه

تحقیق تو (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت

خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده

نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسماهای

هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد مرا صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد

بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از عمرو بن

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *
فكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه
۲۷ — ابانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي بن ابي صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي بن
ابن ابي مسلم قال يا علي لا اعلمك كلمات اذا انت قلتها
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البهر قال سبحانه الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پروسلام گفت علي كلمه هاي
كشايش نيست معبود بحق مگر خداي بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا
حلم كننده بخشش كننده پاك است خدا پرورنده اسماني هفت و پرورنده
موش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است *

اين ذكر كلمه هاي كشايش است براي علي

سر ابي طالب بخشد خدا ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كرد ما را
خالد پسر مخلد حديث كرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي
اسحاق همداني از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي
(خ - و) تحقيق نبي (د - خ - ل - م -) گفت انصرفت ابي علي
اگاه باش تعليم كنم ترا كلمه ها را و يقينك تو خواهي گفت آنها را بخشيده
خداوند قد قاهلي نو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انصرفت پاك است
خدا پروردگار اسماني هفت و پروردگار موش بزرگ تمام شكر براي خدا
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است *

۲۸ - ابانان بن محمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عثمان قال
 حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 لیلی عن علي (ع) عن النبی صلعم نهوة یعنی نهو حدیثی خالد
 ۲۹ - ابانان بن علی بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (ن) - لخبرني علي بن محمد بن علي المصيصي قال اخبرنا
 خلف بن تمیم) قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن علي (ع) قال قال رسول الله
 صلعم الا اعلمک کلمات اذا قلتهن غفر لك علی انه مغفور لك
 لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه الله
 رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۸ - خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد حدیث
 کرد مارا غسن گفت غسن حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث
 کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی از علي (ع) از
 نبي (ع) (ع) (ع) (ع) (ع) مثل او ای مثل حدیث خاله *

۲۹ - خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حدیث مارا
 خلف پسر هشام (ن) - خبر داد مرا علي پسر محمد پسر علي المصيصي گفت
 علي خبر داد مرا خلف پسر تمیم) گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل
 گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی
 از علي (ع) (ع) گفت علي گفت پیغمبر خدا (ع) (ع) (ع) آگاه باش
 تعلیم میکنم ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد
 شد برای تو بر اینکه تعقیق شان اینست که مغفوت کرده شد است برای تو
 نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
 کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
 چنین خدا که پروردگار تمام عالم است *

۳۰ — انبیا العظیمین بنی حوث قال انبانا الفضل بن موسی
 عن العظیمین بنی واقه عن ابی اسحاق عن ائمه عن علی
 (ع - ن - کرم الله وجهه) قال قال النبی صلی الله علیه و آله
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - کنت مغفورا)
 قلت بلی قال لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله العظیم
 الکریم سبحان رب السموات السبع رب العرش العظیم (ن -
 لا اله الا الله سبحان الله رب العرش العظیم) قال ابو عبد الله
 و ابو اسحاق لم یسمع من ائمه الا اربعة احادیث لیس هذا
 (ن - ذا) منها و اما اخرجهما لمخالفة العظیمین بنی واقه و
 لاسرائیل (لاسرائیل) و لعلی بن صالح و الحوت الاعور لیس

۳۰ — خبر داد مارا حسین پسر حوث گفت حسین خبر داد مارا
 فضل پسر موسی از حسین پسر واقه از ابی اسحاق از حوث از علی
 (ع - ن) (ن - بزرگ کند خدا ذات او را) گفت علی گفت ببی (ع -
 ل - ن -) اگر باشی تعلیم میکنم ترا دعا را و تنبیه خواهم گفت این دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو اگر چه هست مغفرت کرده شده برای تو
 (ن - اگر چه هستی تو مغفرت کرده شده) گفت آری گفت انحضرت نیست
 معبود یعق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود یعق مگر خدا حلم کند
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهای مفت پروردگار عرش بزرگ (ن -
 نیست معبود یعق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرش بزرگ) گفت
 ابو عبد الله الرحمن - و ابو اسحاق نپذیرد از حوث مگر چار حدیث نیست این
 (ن - آن حدیث) از آن چار و جز این نیست که خارج کردم این حدیث
 را برای مخالفت حسین پسر واقه و برای مخالفت اسرائیل و برای مخالفت

بذلك في الحديث و عامر بن حمزة اصم (ن - اصلح) منه •

ذكر قول النبي صلعم قد اتحن الله قابله بالايمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبد المبارك (الملك)

المطهرمي قال حدثنا العمدة بن عامر قال انبانا شريك عن منصور
عن (يعي) عن علي (ر) قال جاء النبي صلعم أناس من قريش
فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا
قد اتوك لبس فهدم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في
الفقه انما فرروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فاردتهم اليك
فقال لا يبي نكر ما تقول فقال صدقوا لهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور ليست مثل این مردم در حدیث و علم پسر
همه (حمزه) صحیح ترمذی (ن - نهکتروست) در حدیث از حرث •

امیر ذکر فرمودن نبی است (د • خ • ۰ •) تحقیق استخوان کرد

عادل ادرا با ایمان (ن - دل طی را برو خیالام برای ایمان)

۳۱ — خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبد الملك مطهرمي گفته

ابو جعفر حدثت کرد مارا اسود پسر عامر گفته اسود خبر داد مارا شريك
از منصور از يعي از علي (خ • و) گفته علي امه بني را (د • خ • ۰ •)
مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما همسایگان و انباران
توایم و هم قسم و هم سوگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده
نوده تو نیست در میان او شان (ن - بارشان) رغبته و خواهش در بین
و نه رغبته در فقه و دانش جز این نیست که گرفته اند (ن - تقصیر
کردند) از زمین های ما و مالیهای ما پس ده کن و باز گردان آنها را
طرف ما پس گفت اي نکر را چه میگوئی پس گفت ایوبکر راست گفتند
تصديق آنها البته همسایه کنی تواده و هم قسم و هم سوگند تواید پس متعبر

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 لجبرانك و حلفاءك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قریش و الله لیبعلن الله علیکم رجلا منکم قد امتحن الله قلبه
 بالایمان فلیضربکم علی الدین او یضرب بعضکم قال ابو بکر انا هو
 یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لكن هو (و)
 ذلك) الذي یخسف النزل و کان اعطی علیا نعله یخسفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله صیهدی قلبک و ینت لسانک

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علی البصری قال حدثنی

عبد ربه مبارک نبی (د ۰ خ ۰ م) پسر گفت عمر را چه میگوئی پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق آنها هر ایله هر ایله همایگان
 تواند و حلیف و هم — و گند تواند پس متغیر شد روی مبارک لبی (د ۰ خ ۰ م)
 پسر گفت انحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هر ایله هر ایله خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را ار شما تصدیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
 پس هر ایله خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صدیق منم ان مرد ای پیشوای خدا گفت انحضرت بهت گفت عمر بن
 الخطاب منم ان مرد ای پیشوای خدا فرمود نهست و لكن او آنکس (و)
 این کس (است که می دوزد کفش پازا و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علی مرتضی را کفش پای خود را می سوخت انرا *

این ذکر فرمودن نبی (د ۰ خ ۰ م) تحقیق فراست است

است که بهایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر دادم ما را ابو جعفر از عمرو پسر علی بصری گفت عمرو

یجئی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن أبي
البختري عن علي رضي الله عنه قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قلبك و يثبت لسانك فما شككت (ن) قال ما شككت في
حديث اقصى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رضي الله عنه قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث کرده مرا یحیی گفت تعبیه حدیث کرده مارا اعمش گفت اعمش
حدیث کرده مارا عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضی فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . م . و) طرف يمن و من
جوان بدم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف روم خواهند بود
در میان آنها صاحب عمر و من چراغ نوسن ام فرمود انحضرت تحقیق خدا
شناخ است که هدایت خواهد کرد دل تو را و ثابت خواهد داشت زبان تو را
پس نه شك کردم (ن) - گفت علي رضي الله عنه شك کردم در حدیث که حکم
میکند در میان دو کس) در حکم کردن در میان دو کس .

ابن ذکر اخبار نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رضي الله عنه
مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . م . و) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف روم که هر عمر زیاده اند از من پس چه کرده حکم کرده باشد در میان از

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۳۴ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لاقضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا علم لي بالقضاء فضرب يده على صدري
و قال اللهم اهد قلبي و سدد لساني فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا (ن - شينا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرازي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علي مرتضی پس نه مانده شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت (و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو بن مرة از ابي بختري
از علي (خ - و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د - خ - ل - و -) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
نیت من مرا بحکم کردن پس زد الحضرت بدست مبارک خود بر سینۀ
من و فرمود اي بار خدایا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دوکس تا اینکه نشستم در مجلس
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو
بن مرة از ابي البختري گفت ابوالبختري خبر داد مرا انکس که شنید
علي را و ابوالبختري نقلید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) *

۳۵ — خبر داد مارا احمد بن سليمان راوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن صماك بن حرب عن حنش
المعتمر عن علي (ع) قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
اناشاب فقلت يا رسول الله تبعثني وانا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لعانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تصمع من الاخر كما تصمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (ع) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا یحییٰ پسر آدم گفت حدیث کرد مارا شریک از صماک پسر حرب
از حنش معتمر از علی (ع) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (ع - خ -
۰) طرف اهل یمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می
فریسی مرا و حال اینکه من جوان ام طرف قوم که صاحب صنعا اند تا
اینکه حکم کنم در میان او شان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دست مبارک خود را بوسیفه من پستقر فرمود تحقیق خدا شتاب است
که هدایت خواهد کرد دل تو را و ثابت خواهد داشت زبان ترا ای علی
و تنبیه نشیئت طرف تو مدعی و مدعی علیه پس نه حکم کن در میان آن
هر دو تا اینکه بشنوی تو از دیگر چنانکه می شنوی (ن - شنیدی) از
اول پس تحقیق تو و تنبیه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو
حکم کردن گفت علی برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هنوز

اختلاف علی ابی اسحاق درین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت [حدیث کرد ما

حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي بن
قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت إنك تبعثني إلى قوم
أمن مني لا قضى بينهم فقال إن الله يهدي قلبك ويثبت إيمانك
وراه شيان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حاشي عن علي بن

۳۷ — أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني
محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيان عن أبي
إسحاق عن عمرو بن حاشي عن علي بن قال بعثني رسول الله
صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ
ذوي أيمان واني أخاف إن لا أصيب قال إن الله سيثبت
إيمانك ويهدي قلبك *

يعني پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از
حارثه پسر مضرب از علی (خ. و) گفت علی رضه فرستاد مرا پیغمبر خدا
(د. خ. ل. م. م.) بسبی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا
طرف قوم که در عمر زنده قرارند از من فاکه حکم کنم در میان ایشان پس
گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل مرا
و ثابت خواهد است زبان مرا و روایت کرد آن حدیث را شیخان از ابی
اسحاق و عمرو پسر حاشی از علی (خ. و) *

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحیی گفت حدیث کرد
مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد ما را معویه پسر هشام از شیان
از ابی اسحاق از عمرو پسر حاشی از علی (خ. و) گفت علی رضه فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. م.) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پیرها صاحب سدا و تحقیق من خوف
میکم اینکه نه صواب کنم گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
خواهد داشت زبان مرا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل مرا *

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب (ن - غیر) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بنذار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن میمون عن ابی عبد الله عن زید بن ارقم رض قال کان انفر من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله واصحابه و سلم ابوابه شارحة فی المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم فی ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و الثنی علیه ثم قال اما بعد فای امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقل فیہ قایکم والله ما سدته ولا فتحتہ و لكن امرت بشیء فاتبعتہ *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . ص .) حکم کرده شدم بر بند کردن دروازه مگر (ن - سواء) دروازه علی را

۳۸ — چر د . ه . مارا محمد پسر بشار بنذار صری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت سر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر میمون از ابی عبد الله از زید پسر ارقم (د . خ . و) گشت زید بود برای چند اشخاص از اصحاب نبی (د . خ . ل . ص .) دروازه های شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . ص .) بعد کنید این دروازه را مگر دروازه علی پس تقام کردند درین مردم پس ایشان پیغمبر خدا (د . خ . ص .) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گوشت الصفرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گونده شما قسم خدا است به خدا کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لکن حکم کردم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول البی معلّم ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ — قرأتی از ابن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و لم یقل ورة عن ابیه * قال کفا عند النبی صاعم و عنده قوم جلوس فدخل علی (ک . ه) فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاوموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ — انبانا احمد بن یحیی الكوفي الصوفي قال حدثنا

ابن ذکر فرعون نبی (د . خ . ه) نه من داخل کردم علی را و
بمیرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد او را و بمیرون کرد شما را

۴۱ — خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از پدر و پسر
دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از
پسر خود و نگفت مره از پسر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی
(د . خ . ه) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخش
خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه
خارج شدند مردم با هم در ... کردند پس گفتند مردم قسم خدا
است جز این نیست که خارج ... می را پس رجوع کردند
طرف انحضرت پس فرمود انحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم
علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را *

گفت ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترینست بصواب و درستی *

۴۰ — خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

علي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
 عن الخزنب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابي
 وقاص فقلت هل سمعت لعلني صنعة قال كذا مع رسول الله
 صلعم في المسجد فاودني فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عمه فقال
 يا رسول الله اخبرني اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا امرت باخراجكم و لا باسكان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا متحتها
 و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم
 سعد پسر ابي وقاص را پس گفتم ايا شيعتي براي مني صفت را كه
 سعد بودم همراه پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) در مسجد پس ندا كردند شه
 درميان ما شب را تاكه بيرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پيغمبر
 خدا (د - خ - ل - م) و آل علي پس بيرون آمديم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد ان حضرت عمو انحضرت پس گفت اي پيغمبر خدا خارج كردي
 نوپاران خود را و عموهای خود را و ساكن گردانيدي تو اين طفل را پس
 گفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نه من حكم كردم بخارج كردن شما و نه
 بساكن كردن اين طفل تحقيق خدا او حكم كرد به او * گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقيق عباس
 آمد نبي را (د - خ - م) پس گفتم باند كردي نو دوازده هاهي مارا مگر
 دوازده علي را پس گفتم نه من كشاده كردم او را و نه من بند كردم
 لكن خدا كرد اين را * گفت ابو عبد الله پسر شريك نيست مثل

لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه ولا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبی صلعم فقل سدوت ابوابنا الا بغیة علی
فقال ما انا فلتحتها و لا انا سدوتها و لكن الله فعل ذاک *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى صحبناي قال حدثنا
عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى صحبناي قال حدثنا
عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

عن حديث و حرب بن مالك بن شمام اورا و نه ميشاسم عبدالله بن
رقيم را در وقت كردن از سعد تحقيق ميس آيد نبي را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بده كردی در وقت ها مارا مكر در وقت علي را پس گفت نه من
كشاده كردم ام اورا و نه من نند كردم ام اما را لكن خدا كره اين را *

۴۱ — خبر داد مرا زكريا بن يحيى صحبناي گفت زكريا حديث كرد
مارا عبدالله بن عمر گفت گفت عبدالله حديث كرد مارا اسباط از فطر از
عبدالله بن شريك از عبدالله بن رقيم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مكررة زكريا بن يحيى گفت زكريا حديث كرد
مارا عبدالله بن عمر گفت عبدالله حديث كرد مارا اسباط از فطر از
عبدالله بن شريك از عبدالله بن رقيم مثل او حديث كه گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زكريا بن يحيى صحبناي گفت زكريا حديث
د مارا عبد الله بن عمر گفت عبد الله خبر داد مارا سعد بن وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبه عن ابي ملیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فصدت الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالواضح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس صد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلت امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریم حرانی گفت صحبه حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابی ملیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) به دروازه های مسجد پس بنده کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام.

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت صحبه حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالواضح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بنده کرده شد دروازه های مسجد سوائی دروازه علی پس بود علی که داخل می شد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بوده و نبوده برای او را سوائی آن مسجد *

این ذکر مرتبه امیرالمومنین علی پسر ابی طالب است بزرگ

کند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعد بن
المسيب عن سعد بن ابی وقاص (هـ) قال لما غزی رسول الله
صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدینة فقالوا فیه ماله و کره صحبته
فأجمع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطریق و قال یا رسول الله
خلعتنی بالمدینة مع الزراری و النساء حتی قالوا فیه ماله و کره
صحابته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما
ترضی ان تكون منی بمدینة هارون من مومنین غیره لانی بعدی •
۴۱ — انما القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا
ابو نعیم قال حدثنا عبدالمسلم عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرده مارا حرب پسر شداد از
قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ. و) گفت سعد همراه
که جنگ کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) جنگ تبوک که نام مکان
است خلیفه کرد علی را در مدینه پس کلند مردم در وی یعنی در علی
رف ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت مسبت او را پس نایع شده
پیغمبر را (د. خ. ل. م.) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت
علی ای پیغمبر خدا خلیفه کرده ای تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان
تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت مسبت
علی را پس گفت برای او نهی (د. خ. ل. م.) ای علی جز این نیست
که خایفه کرد ترا بر اهل خود ای راضی نباشی بلکه ناشی تو از من
مدینه هارون از مومنین جداست بلکه تحقیق حال اینست که نیست
نبی بعد من •

۴۲ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم
حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبدالمسلم از یحیی پسر
سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ. و) تحقیق نبی

بن المصعب عن سعد بن ابی وقاص (نه ابن النبی علیه السلام قال
لعلي (نه ابن النبی) بمنزلة هارون من موسى * —

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الذرادردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المصعب انه سمع
سعد بن ابی وقاص (نه يقرئ ما قال رسول الله صلعم لعلي اما
ترمي ان يكون مني بمنزلة هارون من موسى (لا النبوة * —

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن الذرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المصعب عن سعد (نه قال
لما خرج رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي (نه يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الضوالم فقال صلعم يا
علي اما ترخي ان يكون مني بمنزلة هارون من موسى (لا النبوة *

برو صلعم گفت علي را (خ - و) نواز من بمنزلة هارون است از موسى *
۴۷ — خبر داد ما را زكريا بن يحيى گفت خبر داد ما را ابو
مصعب بن دراوردي بن صفوان تميمي از سعيد بن مصعب تحقيق او
شديد سعد بن ابی وقاص را (خ - و) ميگفت آنچه كه گفت پيشتر
خدا (د - خ - ل - م -) علي را ايا راضي نمي شوي ببلکه باهي نواز من
بمنزلة هارون از موسي مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد ما را زكريا بن يحيى گفت خبر داد ما را ابو مصعب
تحقيق دراوردي حديث كرد دراوردي ابو مصعب را از هشام بن هشام
از سعيد بن مصعب از سعد (خ - و) گفت هرگاه پيرون آمده پيشتر خدا
(د - خ - م -) لغوف موضح تبوك پيرون آمده علي (خ - و) صمي ميگردد
و غلاب ميروند پس آنحضرت پس بگرازيه كرد و گفت اي پيشتر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماندگان پس
ايت آنحضرت (د - خ - ل - م -) اي علي ايا راضي نمي شوي ببلکه باهي
از * بماندگ هارون از موسي مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني إسحاق بن موسى بن عبد الله بن يزيد النصارى قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد بن عبد الله صلعم قال لعلي الت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لنبی بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا أحمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني إبراهيم بن سعد أنه سمع أبا عبد الله وهو يقول قال النبي صلعم لعلي (ه) أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبوة قال سعيد فلم أرض حتى أتيت سعدا فقلت شيع حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ. و) و تحقیق پیغمبر خدا (ه. خ. ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شأن اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خرّالہ گفت حدیث کرد مارا عبد العزیز بن ابی سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعید تحقیق (و شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او می گفت گفت نبی (ه. خ. ل. م.) علی را (خ. و) ابا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمد هم سعد را پس گفتم چه بفرموده است که حدیث کرد با آنچه

إنتهزني فقلت أخبرنا على هذا فقال ما هو يا بني أخي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا وكذا قال نعم و أشار إلى أذنيه و إلا فمكنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن أبيه و تابعه علي بن رواحه عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان *

۵۱ — أخبرني زكريا بن أبي يحيى قال حدثنا ابن أبي الشوارب قال حدثنا حماد بن زهد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد بن (صل الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشفه ذلك سعدا فالتيت فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شیعی تو پیغمبر خدا (ص ۵۰ خ ۰ م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کنگ (کر) باد هر دو گوش من هر این تحقیق شنیدم آنحضرت را میفرموده فضیلت علی را رده و مخالف شده عبد العزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شده یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابی سعید گفت زکریا حدیث کرد مرا ابی الشوارب گفت بن ابی الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (ص ۵۰ خ ۰ ل ۰ م) گفت آنحضرت علی را تراز من بمنزله هارون است از موسی مراد اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصه کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدثني به عنك عامر فادخل اصبعه في اذنيه و قال
سمعت رسول الله صلعم و الا فمكتا * و قد روى هذا الحديث
شعبة عن علي بن زيد فلم يذكر عامر بن سعد *

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين

بن مكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن
المسيب يحدث عن سعد بن (رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان
تكون ماني بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت
فصالحه بعد ذلك فتلى بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان
احدا تابع عبد العزيز الماجشون على رواية عن محمد بن المنكدر
عن سعيد بن علي بن ابراهيم بن سعد قد روى هذا الحديث عن ابيه *

امم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دن حدیث از تو
عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و
گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (ص) و اگر چنین نبوده
پس گنگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد ابن حدیث را
شعبه از علی بن زید پس نه ذکر کرد عامر پس سعد را *

۵۳ — خبر داده ام محمد بن وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا
مسکین بن مکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی بن زید گفت
علی شنیدم سعید بن مسیب را حدیث میکرد از سعد بن تحقیق پیغمبر خدا
(ص) گفت ای را ابا راضی نمی سوزی اینکه باقی تو از من بمنزله
هارون از موسی پس گفت علی نه اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم
سعد را بعد حدیث کردن سعید از تو پس گفت سعد آری آری شنیدم ابن
حدیث از ابن حضرت * گفت ابو عبد الرحمن نمی دانستم تحقیق کسی تابع
عبد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد بن منکدر از سعید
بن مسیب از ابراهیم بن سعد بر مکتب تحقیق ابراهیم بن سعد تحقیق
روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳. سر اثبانا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴. — ابنا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكانة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي (رض) حين خلفه في غزوة تبوك علي اهل الله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لابني بعدي * قال ابو عبد الرحمن وندروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۴. — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرده مارا محمد مراد میدهد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرده از پدر خود از نبی (ع. ه. خ. ل. م) تحقیق او گفت علی را آیا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۴. — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرده مارا عمر گفت عمر حدیث کرده مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرده مارا محمد پسر طلحه پسر زید پسر مكانه از ابراهیم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنیدم یحیی بن خدا را (ع. ه. خ. ل. م) میگفت علی را (ع. ه. و) و اینکه خلیفه کرد انحضرت علی را در جنگ تبوک بر اهل خود آیا نه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شارب اینست که نیست بپای پدر من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد. این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

۵۵ — ابن ابی عمیر بن محمد بن المنذر قال حدثنا ابوبکر العتقی قال حدثنا بکر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لحد بن ابی وقاص ما يمنعک ان تسب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت لثلاثا قالین رسول الله صلعم لان ینکون لی واحدة منهم احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال علی خلفتني مع النساء و الصبیان فقال اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسو منذر گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکر بن مسمار گفت بکر بن مسمار عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد پس ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردی تو پس ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت او سه چیز را پیغمبر خدا (ص . ل . م .) هر اینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درست است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و تنیکه نازل شد بر آنحضرت و می و گرفت آنحضرت علی را و هر دو پس را او را و فاطمه را پس داخل کرد آنحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت آنحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و تنیکه خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد آن حضرت آن جنگ را) و گفت علی رض خلیفه گردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای ارضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای اینست که نیست

من بعدی ولا اسمه ما ذكره يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
 لاعطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله
 و يفتح الله على يديه (ن - يده) فطارلنا فقال ابن علي
 فقل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عينيه
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۹ — حدثنا محمد بن يشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
 (ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

لبوة از پس من و نه زيون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيكه
 گفت پيغمبر خدا (د - خ - م) هراينه هراينه خراهم داد پس نيزه را
 مرد را كه دوست ميدهد او را خدا و رسول او را دوست ميدهد خدا
 و رسول خدا را و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او (ن - دست
 او) پس گردن بلند كرديم برلى آن نيزه پس گفت آنحضرت كجاست علي
 پس گفته شد (پس گفته مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
 طلب كنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهان انداخت در هر دو چشم
 او پسترداد او را نيزه را پس فتح كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
 او) گفت - مد پس قسم خدا است كه ذكر كرد علي را معويه بيكي حرف
 تا اينكه خارج شد معويه از مدينه *

۵۹ — حديث کرد مارا محمد پسر يشار گفت حديث کرد مارا محمد
 پسر شعبة از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا
 (د - خ - م) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوك پس گفت
 علي اي پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زنان و طفلان پس گفت آنحضرت

تخلفني في النماء والصبيان فقال اما ترضي ان تكون مامي بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۴۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا الحطاب عن ليث عن الحكم عن عائشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

يا راضي نبي شري اينكه باهي نو از من بعزلت هارون از موسى سواد آنكه تحقيق حال من است كه نيست نبي بعد من * گفت ابو عبد الرحمن خلاصه كود محمد پسر شعبة را ليث پسر گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد *

۴۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزلة (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تراست حديث را و ليسك ضعيف و حديث پسر تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(هـ- عن ابیها) ان علیاً رضی خرج مع النبی صلعم حتی جاء ثنیة الوداع یودع من غزوة تبوک و خلف علیاً فقال (ن- و علی یشککي و هو یقول) اتخلفی مع الخوالم فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی (ن- الا النبوة) *

اختلاف علی عبدالله بن شریک فی هذا الحدیث

۵۹- اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا

ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شریک عن عبدالله بن رقیم الکیانی عن سعد بن ابی وقاص رضی ان النبی صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی * و رواه اسرائیل عن عبدالله بن شریک عن الحرث بن مالک عن سعد *

از پدر عایشه (گفت تحقیق علی (خ- و) بیرون آمد همراه نبی (د- خ- ل- م-) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است از رزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرده علی را پس گفت (ن- و علی شکایت میکرده و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه ناشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن- مگر نبوت) *

این ذکر طاعت کردن علی عهد ائمه پس شریک درین حدیث است

۵۹- خبر داده مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده مارا ابو نعیم گفت حدیث کرده مارا فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن رقیم کیانی از سعد پسر ابی وقاص (خ- و) تحقیق نبی (د- خ- م-) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی * و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله بن شریک از حرث بن مالک از سعد *

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو
ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحروب
عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا
على ناقة الحمراء وخلف عاليا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال
يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلقتني انك استكفلتني
و كرهت صاحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس
ما منكم احد الا وله حاجة بائن ابي طالب اما ترضي ان تكون
مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي قال علي (نه
رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد ما را احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث کرد ما را
وعيل و او پسر قادم است گفت حديث کرد ما را اسرائيل از عبدالله بن
شريك از حروب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د
خ. ل. م.) جنگ کرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه کرد علي را
پس آمد علي تا اينكه نچارز کرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا
گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق
تو ثقييل داشتني تو را يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي
پس ده و لواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر مردم نيست از
شما كسي مگر حال اينكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا
راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق
شان اينست كه نيست نبي بعد من گفت علي (خ. و) راضي شدم از
خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) *

۶۱ — خبر داد ما را عمرو پسر علي گفت عمرو حديث کرد ما را يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت علی فقال لها وبقی (وبقینی) هل عندک شیء عن والدک • ثبوت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان (سول الله صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی *

۶۲ — انبانا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علی ربه وهي ابنة ثمانین سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا و لكن اخبرنی (ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله صلعم یقول یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی من بعدی *

مراد می‌دارد عمرو از سعید پرسید که گفت سعید را حدیث کرد مارا موسی جهنی گفت موسی آدمم نزد فاطمه دختر علی ربه پس گفت موسی او را واقف کن مرا اینا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ثابت کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شایسته نیست که نیست نبی بعد من •

۶۲ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت دریافتم فاطمه دختر علی را (خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شنیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شایسته نیست که نیست نبی از بعد من •

۹۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابونعیم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عمیس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذکر الاخرة

۹۴ — انبانا محمد بن یحیی بن عبدالله النیسابوری و احمد بن عثمان بن حکیم اردی و اللفظ لمحمد قال حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا اسباط عن سماک عن عکرمه عن ابن عباس رض ان علیا کن یقول فی حیوة رسول الله صلعم ان الله تعالی یقول ائمان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و الله ولا نقلب علی اعقابنا

۹۳ — خبر داد مارا احمد بن عثمان بن حکیم گفت احمد حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا حسن او پدر صالح است از موسی جهنی از فاطمه بنت علی از اسماء دختر عیسی تحقیق پیغمبر خدا (۵۰ ۵۰) گفت علی را نو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق همان نیست که نیست نبی از بعد من *

ذکر برادر شدن علی است آنحضرت را

۹۴ خبر داد مارا محمد بن یحیی بن عثمان بن عبدالله نیشابوری و احمد بن حکیم اردی و لفظ حدیث که بعد مذکور است برای محمد بن یحیی است یعنی لفظ حدیث که احمد بن عثمان نقل کرده اینجا بعینه مذکور نیست گفتند آن مردود حدیث کرد مارا عمرو بن طلحة گفت عمرو بن طلحة از سماک از عکرمه از پدر مجلس (۵۰ و) تحقیق علی بود که میگفت در زندگی پیغمبر خدا (۵۰ ۵۰) تحقیق خدا تعالی میفرماید ایها پس اگر وفات خواهد یافت پیغمبر خدا یا قتل کرده خواهد شد برگشته خواهد شد شما بر پاغنه های خود قسم خدا است و نه

بعد از هذان الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قاتل عليه حتى اموت او اقتل
والله اني لخشوه و وليه و وارثه و ابن عمه و من احق به مني *
۶۵ - اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة
بن ناخذ ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب (رض يا اميرالمومنين
لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال
دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد مرا خدا -
و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خوراهم یاوت آن حضرت یا قتل کرده
خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه هر اینکه قتل
خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
شاهدی دهنده کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه
شاهدی دهنده کلمه شهادت را) تا اینکه خوراهم وفات یاوت یا قتل خواهم شد
قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
او ام و پسر عم او ام و کیست سزار از تر نان حضرت از من *

۶۵ - خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
ربیعہ پسر ناخذ تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر ابي طالب را (خ و) ای
امیرالمومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی
جمع کرد پیغمبر خدا (د و خ و) یا گفت علی طلبید (†) پیغمبر خدا
(د و خ و ل و) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك
اثار را از طعام گفت علی رض پس خوردند بنی عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) - شك راوی حدیث است که حضرت علی اقط جمع فرمود یا لفظ دعیه

قال فاكلوا حتى شبعوا وبقى الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
بغمره فشربوا حتى رروا وبقى الشراب كانه لم يمس او لم
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاتمة رالي
الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبايعني
على ان يكون اخي وصاحبي ووالي ووزير فام يقيم اليه
احد فقامت اليه وكنت اصغر القوم منا فقال اجلس ثم قال
ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
الثالثة ف ضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي وصاحبي ووزيري
فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

هكم شدند و بقي ماده طعام چنانكه بود او گویا كه او طعام نه مس کرده
شده یعنی گویا كه کسی او را دست نرسنود پسر طلحه آب را پس
نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماده آب گویا
كه او نه مس کرده شده یعنی گویا كه کسی او را دست نرسانیده یا نه
نوشیده شه (\$) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
تحقیق دیدید شما ازین امت آنچه كه تحقیق دیدید شما پس کدام شما
بعت میکند مرا بر اینکه باشه آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
و وزیر من پس نه اصناد طرف آن حضرت کسی پس اسنادم طرف آن
حضرت و بدم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پسر فرمود سه
دفعه هر بار این اسنادم میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تاكه ببرد
فرمودن آنحضرت آن كلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هر دو
دست من پسر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
است پس بسبب این فرمودن وارث همم پسر غم خود را سرای غم خود *

(*) — اینجا شك را بدست كه علي رضه لفظ لم يمس فرمود یا لفظ لم يشرب *

۶۶ - أخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول
يقول انا عبدالله و اخو حمولة *

ذكر قول النبي صلعم علي مني وانا منه

۶۷ - انبانا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيعة
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مؤمن
(ن - و هو ولي و ولي كل مؤمن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ - انبانا احمد بن سليمان قال (ن - و) قال اخبرنا زيد

۶۶ - خبر داد ما را زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را عثمان
گفت عثمان حديث کرد ما را عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد ما را
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ . و) ير منبر ميفرمود من بدنه خدا اهو برادر رسول اوام *
اين ذکر فرمودن نبیست (د . خ . ل . و) علي از منست و من از اوام
۶۷ - خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيعة
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ . و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د . خ . و . و) تحقيق علي از منست و من
از اوام و او ولي هر مؤمن است *

اين ذکر اختلاف علي ابي اسحاق است در اين حديث

۶۸ - خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث کرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (۱) حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني وانا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على هذا فحدثني به * و (۲) اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن ابراهيم بن قاسم قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني وانا منك (۳) القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *

۶۹ — انبانا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

صحيح بن آدم گنت صحيح حديث کرد: مارا اسرائيل از ابي اسحاق [۱] (۲) — گفت احمد خبر داد مارا زيد بن حباب گنت زيد حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحاق (۳) گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي بن جنادة سکونی گفت حبشي شيدم پیغمبر خدا را (۴) — (۵) — ميقدمود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق را تو شيددي آن حديث را از حضرت پس گفت ابو اسحاق اينستاده شد ملي اینجا پس حديث کرد مرا يان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از ابراهيم (۶) — (۷) — گفت ابراهيم گفت پیغمبر خدا (۸) — (۹) — علي را قرار مست و من از اوام * روايت کرد آن حديث را قاسم بن يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد مارا احمد بن حرب گنت احمد حديث کرد مارا قاسم

و از پسر يزيد حرشي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحوي قال حدثنا اسرافيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
 و هاني بن هاني (عن) علي (رضه) قال لما صدرنا من مكة اذا
 بآب (ن - ابنة) حمزة انادي يا عم يا عم فتناولها علي (رضه)
 اخذها فغال افاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
 فاختصم فيها ابي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
 اخذتها) و هي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحبني و
 قال زيد ابنة اخي ففضلي بها (رسول الله صاعم لخالتها و قال
 الخالة بمنزلة الام و قال لعلي انت مذي و انا منك و قال لجعفر
 اشبهت خلتي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني. از علي (خه و) گفت علي
 هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز سپید ای
 مو من ای مو من پس رسیده او را علي (خه و) گرفت او را پس گفت
 علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نرديك تو هست دختر مو تو پس
 برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي
 و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرنده او ام (ن - گرفتم او را) و این
 دختر مو من است گفت جعفر دختر مو من است و خاله او زبر من است
 و گفت زید دختر برادر من است پس حکم كرد بان دختر پیغمبر خدا
 (ده خه ل - ه) برای خاله او و فرمود خاله بمنزلت مادر است و گشت
 علي را تو از من است و من از تو ام و فرموده جعفر را مشابه شدی خلقت
 و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زید را ای زید تو برادر من است (ن -
 دوست کرده شده ما هستیم) *

ذکر قول النبی صلعم علی کنفسی

۷۰ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الخوص بن حراب قال حدثنا یونس بن ابی اسحاق عن زید بن یثیع عن ابی ذر رض قال (قال) (صل الله صلعم لينتھن بنو كيعه او لا بعثن اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المقاتلة و يسبى الذرية فما راعني الا وكف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعاني قال (ن - قلت) ما اياك اعني و لا صاحبك قال فمن تعاني قال خاصف النعل قال و على يخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د . خ .) علی سنان ذات من است

۶۰ — خبر داده مارا عباس پسر محمد دوری گفت علی حدیث کرد مارا اخرس پسر جواب گفت اخرس حدیث کرد مارا یونس پسر ابی اسحاق از زید پسر یثیع از ابی ذر (د . خ . و) گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) هراینه هراینه باز خواهند ماند پسران و کيعه که قبیلۀ کفار عرب بود یا هراینه هراینه خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانیده در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرده جنگ کنندگان را و بندی خواهد کرد ذریت آنها را پس نه ترس کرده مرا و کف دست زد عمر در کمربند من از پس من گفت هر کدام کسی را مراد میداری فرموده انحضرت نه ترا مراد میدهد ابرونه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کسی را مراد میداری گفت (ن - گفتیم) انحضرت دوزندۀ پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدهد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش انحضرت میدهدخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفيي و اميني

۷۱۔ انبانا زکریا بن یحییٰ قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مروان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن عجب بن ابیه عن علي (رضه) قال قال النبی صلعم اما انت يا علي صفيي و اميني *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲۔ انبانا بشاره قال حدثنا عفان و عبد الصمد قال حدثنا جديثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس (رضه) قال

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) علی را (خ.و) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱۔ خبر داد مرا زکریا پسر یحیی: گفت زکریا خبر داد مارا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی این ابی عمر و ابو مروان حدیث کرده مارا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجب بن ازیدر خود از علی (خ.و) گفت علی رضه فرمود منی (د.خ.ل.م.و) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) نه او خواهد کرد از طرف من مکر من یا علی

۷۲۔ خبر داد مارا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت عفان و عبد الصمد حدیث کرد مارا جديثی را حماد پسر سلمه از سماک پسر حرب از انس (خ.و) گفت انس فرمود منی (د.خ.ل.م.و)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — ابانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني و امانه و لا يودي عنى الا انا ارعلى *

ذكر توجهه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پسر طلبيد انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لايق است اينكه رساند اين سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبيد انحضرت علي را پس او را آن سورة براءة را ۷۳ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث کرد مارا يحيى بن اسحاق حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . ه) علي از منست و من از او نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من يا علي *

اين ذکر و توجه . بيان فرودن نبی (د . خ . ل . ه) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد مارا محمد بن بشار گفت محمد حديث کرد مارا عثمان و عبد الصمد گفت ابن هريرة حديث کرد مارا حماد بن سلمة از انس پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبي (د . خ . ل . ه) به سورة براءة همراه ابي بكر پسر طلبيد انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لايق است اينكه مرد اين سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبيد علي را و داد او را آن سورة را *

۷۵ — اَبَانَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّرِّي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نُوحٍ
فَرَّاهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي اسحاق عَنْ أَبِي اسحاق عَنْ زَيْدِ بْنِ
يَنْبَع عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَرَاءَةَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ مَعَ
أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اتَّبَعَهُ بِعَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ خُذْ هَذَا الْكِتَابَ فَاصْصُ بِهِ إِلَى
أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ فَاصْحَقَهُ وَاخْذَتِ الْخِطَابَ مِنْهُ قَالَ فَانْصَرَفَ أَبُو بَكْرٍ
وَهُوَ كَثِيبٌ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزِلْ فِي شَيْءٍ قَالَ لَا إِلَّا أَنِي أُمِرْتُ
لَنْ أَبَاحَهُ إِذَا أَوْجَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي *

۷۶ — أَخْبَرَنِي زَكْرِيَّا بْنُ يَعْقِبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو
قَالَ حَدَّثَنَا إِسْبَاطُ عَنْ قَطْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
رَقِيمٍ عَنْ سَعْدٍ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ بِبَرَاءَةَ حَتَّى إِذَا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد درری گفت عباس حدیث کرد
مارا ابو نوح فرّاه از یونس پسر امی اسحاق از زید پسر ینبع از علی تحقیق
پیغمبر خدا (ص. ۵۰ ل. ۷) فرستاد سرّ بَرَاءَةَ را طرف اهل مکه همراه
ابی بکر رضه پسترقایع کرد او را بعلی پسر فرمود علی بگیر این کتاب را
بس ببر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرفضی علی پس لاحق شدم
ابی بکر صدیق را و گرفتم کتاب را او گفت علی رضه پس باز گشت ابو بکر
صدیق رضه و حاس اذکة او و محرو و شکسته ارغم بود گفت ابو بکر صدیق
ای پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت آنحضرت نه مگر تحقیق
من حکم کرده شدم اینک رسانم آن کتاب را من یا مروه از اهل بیت من
۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر یعقوب گفت زکریا حدیث کرد مارا عبدالله
پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبدالله پسر شریک
از عبدالله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (ص. ۵۰ ل. ۷)
ابا بکر صدیق را به سرّ بَرَاءَةَ تا اینکه و تئیکه بود او در بعضی راه فرستاد

كان ببعض الطريق (اهل عليا فاحذوها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نعمة قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي علي الا انا او
رجل مني *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريم قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن ان النبي صلعم حين
(رجع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر علي الحج فاقبلنا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصيم (ن - قرب الصيم) ثم استوى
ليذكر نسمع الزروة ضايف ظهرة فوقف علي (ن - عن) الكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره یا از ابوبکر رضه پسر سیر کرد علی مرتضی
ورقت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گفت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (د -
خ -) تحقیق آن سوره براءة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از منست *

۷۷ — خبر داده مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خواندم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جریج گفت ابي جریج
حدیث کرده مرا عبد الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (خ - و)
تحقیق نبی (د - خ - ل - ه -) و تئیکه رجوع فرمود انحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکان است فرسعاد انحضرت ابا بکر را بر جع پس اقبال کردیم همراه
ابوبکر صدیق تا اینکه وقتیکه بودیم در حرج که نام موضع است آذان داده
ابوبکر صبح را (ن - نزدیک شد صبح) پسر قائم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر
نماز گوید پس شاید ابوبکر آواز کردن شکر پس پشت خود پس توقف کرد بر

قال هذا زعوة ناقة (رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن- رسول الله) صلعم في الحج فلعله ان يكون رسول الله صلعم فنصلي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صلعم ببرائة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافقا بحج) فقد منا مكة فلما كان قبل الترويه وبيم قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي (هـ) فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي (هـ) فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شتر پيغمبر خدا است (د- خ- ل- م) هراينه تحقيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) در حج پس شايد كه او مرد آينده اينكه باشد او پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس نماز خوفيم همراه آنحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شتر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) به سورة براءة خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مکه را پس هرگاه كه شد پيش روز ترويه يك روز يعني هشتم ذي حجه استقاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حديث كرد ان مردم را از ايمان و افعال حج نا اينكه و تقيه فارغ شد ابوبكر استقاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا پسر يبرون آمديم همراه ابوبكر تا اينكه وقتيکه شد روز عرفة پرخواست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حديث كرد آنها را از ايمان و ايمان حج نا اينكه فارغ شد ابوبكر (هـ) علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نكرهم و عن مناسكهم فلما فرغ قام علي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليه فعليه (ن-فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي صائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث کرد ایشان را از روان شدن ایشان که از عمرات بسوی ما و از قربانی کردن ایشان و از اعمال و اعمال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صديق استاده شد مرتضی علی پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اینکه ختم کرد او را پس هرگاه که سه روز اول بارگشتن حاجیان یعنی روز دوازدهم ایستاده شد ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حديث کرد ایشان را چگونه باز میگردند و چگونه می اندازند سنگ ریزوها را پس تعليم کرد ایشان را اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض ایستاده شد علی پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اینکه ختم کرد آنرا *

ابن زکریا فرمودن نبی است (دخه) انکس که یاشم دوست او پس علی است (ن- پس این ست) دوست او

۷۸ — خبر داد ما را محمد پسر مقاب گفت محمد حديث کرد ما را يحيی پسر حماد گفت يحيی خبر داد ما را ابو عوانة از سليمان گفت سليمان حديث کرد ما را حبيب پسر ابي - ثب اربابي طعيل از زيد پسر ارقم (دخه) گفت زيد هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا (دخه ل-ه) از حج و اع و رخصت فرمود - الحضرت دران حج مردمان را و بعد ان حج نکره

بله دلبعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکتم فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تختلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردوا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صاعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راع عینیة و سمعه بانذنیة

۷۹ — ابنانان [محمد بن العلاء] (ن) — ابوکرئیب محمد بن العرانی (کوفی) قال حدثنا ابو معاویه قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد انصرفت غدیرخم را که قام موضع است حکم کرده بدرجات یعنی بایستاده کردن منبر پس ایستاده کرده شد پسر فرموده گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن مرد و بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن مرد و پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پسر فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او و مؤمن ام پسر گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی تو ان حدیث را از رسول خدا (هه - خه - ل - مه) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید ان امر را بهر دو گوش خود *

۷۱ — خیر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن) — ابو کرئیب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کرئیب (حدیث کرد مارا ابو معاویه گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بردة] (ن) — سعید

ابن عبیده عن ابی بريدة [ن - سعيد بن عمرو عن ابن بريدة]
عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلعم في سريرة واستعمل علينا
رض فلما رجعنا سألنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم فاما انا شكوت و
لما شكاه غيري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبابا)
فاذا وجه رسول الله صلعم قد احمر فقال من كنت وليه فعلي وليه
۸۰ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابی عیینة عن الحكم عن سعيد بن جبیر عن ابن
عباس (رض) قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلعم مع علي الى
اليمن فرأيت معه جفوة (ن - منه جفوة) فلما رجعت شكوت الي

پسر مجبر از پسر بريدة) از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د - خ
ل - ه) در یارۀ از لشکر وعامل کرد بوما علي را (خ - و) پس هرگاه که
رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
خود را یعنی علي مرتضی را پس اما من شکایت کردم علي را و هرگاه که
شکایت کرد علي را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم علي مرتضی را من
و اما شکایت او را غیر من) پس پرهیزشتم سر خود را و بودم من مرد سر
فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د - خ - ل - ه) تحقیق سرخ شد از
خشم پس گفت آنکسی که باشم دوست او پس علي هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر مغای گفت محمد حدیث کرد ما را
ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابی عیینة از حکم
از سعید پسر جبیر از عباس (خ - و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
بریده گفت بریده فرستاد مرا نبی (د - خ - ه) همراه علي رض طرف
يمن پس دیدم همراه او نشی را (ن - از علي بدی را) پس هرگاه رجوع
کردم شکوة کردم علي را طرف نبی (د - خ - ل - ه) پس بلند کرد
آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بريدة آنکسی که باشم
دوست کرده شدۀ او پس علي است دوست کرده شدۀ او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي وقال يا بريدة من كنت مولا فعلي مولا *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عيينة قال حدثنا الحكم عن سعيد بن جبیر

[عن ابن عباس (رض) قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا

علي (اليمين) (ن) — عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع

علي (رض) الى اليمن فرأيت منه جفوة فقلت علي النبي صلعم (

فذكرت عليا (رض) فنقصته فجعل (رسول الله صلعم) يتغير وجهه و قال

يا بريدة انك اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول

الله قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي

قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان

سعدا قال قال (رسول الله صلعم) من كنت مولا فعلي مولا *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم

گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عيينه گفت عبد الملك

حديث کرد مارا حکم از سعيد پسر جبیر [از پسر عباس (خ) و] گفت

پسر عباس حديث کرد مرا بريدة گفت بريدة فرستاد نبي (د خ ل م)

علي را بريمين [(ن) - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم

مرا علي (خ و) صوی به پس :ند از :سي را پس کردم ذديک

نبي (د خ ل م)) پس ذکر کردم علي را (خ و) پس نقصای بیان

کردم اورا پس شروع کرد پيغمبر خدا (د خ ل م)) تغير مي فرمود

روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ايا نيستم بهتر به مومنان از ذوات

هاي ایشان گفتم آري ای پيغمبر خدا گفت انحضرت آنکس که بشم

دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او *

۸۲ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر

پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
عوف عن میمون بن ابی عبدالله رضه قال قال رسول الله صلعم
من كنت مولا فلي مولا *

۸۴ — انبانا قتیبه بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
میمون بن ابی عبدالله قال قال زید بن ارقم رضه قام رسول الله
صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال استم تعلمون انی اولی
بكل مؤمن و مؤمنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل
مؤمن من نفسه قال فانی من كنت مولا فهذا مولا و اخذ بيد علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبدالله النیسابوری و
احمد بن عثمان بن حکیم قالا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه -) آنکس
که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او *

۸۴ — خبر داد مرا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را
پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبدالله (د - خ - و) گفت گفت
پیغمبر خدا (د - خ - ه -) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او *

۸۴ — خبر داد ما را قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را
پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبدالله گفت پسر ابی عبدالله گفت زید
پسر ارقم (د - خ - و) استاده شد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه -) پس شکر
کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می دادید تحقیق
من بهتر ام یهر مؤمن و مؤمنة از ذات او گفتند مردم آری شاهدی می
دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مؤمن از ذات او فرمود پس تحقیق من
آنکس که باشم دوست داشته شد او پس اینست دوست داشته شد او
و گرفت انصرفت دست علی را *

۸۵ — خبر داد ما را محمد پسر یحیی بن عبدالله نیشابوری و احمد
پسر عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد ما را عبید بن موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي قال حدثنا عمير بن سعد انه سمع عليا و هو يمشي في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثني سعيد بن وهب انه قام مما يابيه ستة و قال زيد بن ينجع و قام معه

گفت عبید خبر داد مارا هانی پسر ایوب ز طلحة ایامی گفت حدیث کرد مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شنید علی را و حال آنکه او سوال میکرد هرگاه روای مسجد کدام مرد شنید پیغمبر خدا را (د. خ. -) می فرمود آنکس که با هم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که ما شنیده ایم *

۸۶ — خبر داد مار محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي اسحاق شنیدم سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد پنج یا شش از اصحاب نمی (د. خ. ل. -) پس شامعی دادند تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) گفت آنکس که با هم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او *

۸۷ — خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی قاضی مصیصه گفت علی حدیث کرد مارا خلف گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق گفت ابي اسحاق حدیث کرد مارا سعید پسر وهب تحقیق شان اینست که ایستاده شد اراکچپ که متصل بود جانب سعید شش مرد و گفت زید پسر

یٰلَیْیٰہِی سُنَّۃُ فِشْہَدِیْہَا اَنِّہُمْ سَمِعُوْا رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّعَ یَقُوْلُ مِنْ کُنْہِ
 مَوَلَاۃُ فَعَلِیْ مَوَلَاۃُ *

۸۸ — اِنْدَاۃُ اَبُو دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ اِبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا
 شَرِیْکُ قَالَ حَدَّثَنَا اِبُو اسْحٰقَ عَنْ زَیْدِ بْنِ یٰزِیْعٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ
 اَبِی طَالِبٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ یَقُوْلُ عَلٰی مَنْبَرِ الْکُوفَةِ اِنِّیْ مَنۡشِدُ اللّٰہِ رَجَعًا لَا اَشَدُّ
 اِلَّا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّعَ عَلٰی سَمْعِ (رَسُوْلٍ صَلَّعَ یَوْمَ غَدِیْرِ خُمٍ یَقُوْلُ
 مِنْ کُنْتِ مَوَلَاۃُ فَعَلِیْ مَوَلَاۃُ اللّٰہُ مَا لَیْسَ مِنْ وِلَاۃٍ وَ عَادَ مِنْ عَادَاۃِ فِقَامِ
 سُنَّۃٍ مِنْ جَانِبِ الْمَنۡبَرِ وَ سُنَّۃٍ مِنْ الْجَانِبِ الْاٰخَرِ (ن - مِنْ جَانِبِ
 الْمَنۡبَرِ الْاٰخَرِ) فِشْہَدِیْہَا اَنِّہُمْ سَمِعُوْا (رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّعَ یَقُوْلُ ذٰلِکَ) * قَالَ
 شَرِیْکُ فَتَلَمَّہُ اَبِیْ اسْحٰقَ عَلٰی سَمْعِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ یَحَدِّثُ

پیغمبر و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف مرا شش مرد، پس شاهدهی
 دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت
 آنکس که باشم دوست کرده او پس علی است دوست کرده شد او
 ۸۸ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد مارا عمران پسر
 ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شریک گفت شریک حدیث کرد مارا
 اسحاق از زید پسر یزیع گفت زید شنیدم علی پسر ابی طالب را (خ . و)
 میگفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهنده ام بخدا مرد را نه نسیم میدهم
 مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شنیدای مردم پیغمبر خدا را
 (د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انصرفت آنکس که
 باشم دوست کرده شد او پس علی است دوست کرده شد او ای نارخدا یا
 دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که
 دشمن داشت علی را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
 از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهدهی
 دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
 ای یٰلَیْیٰہِی * گفت شریک پس گفتم ای اسحاق را ای شاهدهی تو داد پسر
 عازب را (خ . و) حدیث میزد تا این حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق بن

۱- عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن

أبان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذكر قول النبي صلعم علم ، ولي كل مؤمن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر يعني ابن سليمان عن [يزيد عن مطرف] (ن-)

يزيد [الرشك عن مطرف] بن عبد الله عن عمران بن حصين

رضه قال بعث (ن- جهز) رسول الله صلعم جبشا واستعمل عليهم

علي بن ابي طالب رضه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا

عليه و تعاقد اربعة من اصحاب (رسول الله صلعم) فقالوا اذا

لقينا رسول الله صلعم فاشكو عليه (ن- اخبرناه ما صنع) و كان

انصاره اذا رجعوا من سفر بدأ برسول الله صلعم فاعلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن ابان الواسطي نیست قوی در حدیث

این ذکر فرمودن نبی است (د- خ- ل- ه-) علی ولی

مؤمنست از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مارا

قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ابی سعید بن

عبد الله از عمران بن حصین (خ- و) گفت مرسلان (ن- ساخت و آماده

کرد) پیغمبر خدا (د- خ- ه-) لشکرا و عامل کرد بر او شان علی بن

ابی طالب را (و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کبیرک

را پس نگاه کردند آن مردم و رو عقده و عهد کردند چهار مردم از اصحاب

پیغمبر خدا (د- خ- ل- ه-) پس شکایت خواهیم کرد یو (ن- خبر

خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان

و تئیکه رجوع میکردند از سفر آمدند میکردند به پیغمبر خدا (د- خ-

ل- ه-) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر نار میکردند طرف

ثم انصرفوا الى حالهم فلما قدمت الحربة فسلموا على النبي عليه السلام فقام لحد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعترض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرتضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خالد بن عبد الله بن وهب عن ابي اسحق عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر فرمودن نبي است (د . خ . ل . ه . ط) ولي دوست

شما است بر پسنديده (ن - از بس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد ما را

عن جدد الاعلى الكوفي عن ابي فضيل (ن - ابن فضيل)
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا على جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زبيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المنانلة و سبينا
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه (من اي) (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان
 اتال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من على رضي فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا كان العايد بعثتني مع

واصل پس مرید الاعلی کوفی از ابي فضیل از صلح از عبد الله پسر بريدة
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علي رضي الله
 عنهما پس علي است بخدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس
 جنگ کردیم بني زبيد را که بیله از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر كفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بعضي کردیم ذریه
 آنها را پس چیده علي رضي کبیرک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (د - خ - ل - م) و
 حکم کرد مرا [اینکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رادي پس دفع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علي (ح - و) پس متغیر شد
 [روی مبارك او ای نبی (د - خ - ل - م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رحل و الزمتانی بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله
صلم اي لا تقعن! (ن - وحه رسول الله صلم و قال لا تعصين)
یا بريدة بی علي فان علي مني و انا منه و هو ولیکم بعدی *

ذکر قول النبی صلم من صلب علیا فقد صجنی

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد
الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زکریا) قال
حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي
قال دخلت على ام سامة رض فقلت اتسب رسول الله صلم
تقو قالت سبعتان الله لو معاذ الله قالت سمعت رسول الله
صلم يقول من صلب علیا فقد صجنی *

پس رسانیدم آنچه یزید که فرستاده شده ام فات چیر پس گفت پیغمبر خدا
(د - ه - م) مرا البته تافقی تو ای بريدة [(ن - زری) مبارک پیغمبر
خدا (د - خ - ل - م) و فرمود به ندگویی کن) در علی پس تحقیق
علی از منست و من او علی ام و او دوست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د - خ - ل - م) آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پس شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس
پس محمد دوري گفت عباس حديث کرد مرا يحيى پس اي بكر گفت بحيره
حديث کرد مارا اسراييل از مي اسحاق از اني عبد الله جدلي گفت داخل
شدم بر ام سلمه (د - خ - و) پس گفت ام سلمه یا زبون ميگوئي پیغمبر
خدا را (د - خ - م) هرگز گویه گفتم پاک است خدا با پناه
خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که صحابان الله گفت ابو
عبد الله یا معاذ الله گفتم ام سلمه رسانیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م)
مي گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲۰ — ابن ابی احمد بن شعیب قال اخبرنا عبداللہ بن واصل بن عبدالاعلی الکوفی قال حدثنا جعفر بن عون عن شقیق (ن - سعد) بن ابی عبداللہ قال حدثني ا جعفر بن ابی بکر بن خالد بن عقیقة (ن - ابو بکر بن خالد بن عرفطة) قال رأیت سعد بن مالک (رض) بالمدينة فقال ذکر لی انکم لتسبون علیا فقلت قد فعلنا قال لعلک سببته قلت معاذ اللہ مال لا تسبه فلو وضع المنشار علی مغرتي علی ان اسب علیا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول اللہ صلعم الترغیب فی موالاته و الترهیب فی معاداته *

۹۲ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبدالله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى کوفي گھت عبد الاعلى حديث کرد مارا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابی عبدالله گھت شقيق حديث کرد مارا جعفر پسر ابی بکر پسر خالد پسر عقیقة (ن - عرفطة) گفت جعفر دیدم سعد پسر مالک در (خ . و) در مدینه پیو گفت سعد ذکر کرده شد مارا که تصیف شما مراینه سب می کنيد علي را پس گھتم تصیف کریم گھت سعد شاید که تو زبون گھنه باشی ادرأ گھتم پیاد طلبیده شد بخدا ازین گناه گھنت نه زبون خواهی گفت علي را پس اگر نهاده شود ادرأ بر سر من اینک سب کنم علي را نه سب خواهم کرد علي را بعد آنچه که شنیدم از پیغمبر خدا (د - خ . و -) و غیبت کناییدن در دوستی او و ترساییدن در دشمنی او *

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالي گھت دارون حديث کرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرا (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي عبد الله .
 واخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر
 (ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس
 في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
 (ن - قال) في غد يرخم الستم تعلمون اني ادلى بالمومنين من انفسهم
 قال يوم غد يرخم الستم تعلمون اني ادلى بالمومنين من انفسهم
 و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
 وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
 نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارم (ن - غ) فاخبرته فقال وما تذكر
 انا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود *

مصعب پس مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطر پس خليفه از ابي
 الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
 محمد پس سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پس ابي طفيل
 عامر بن واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای گواهی مسجد
 پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شيعه پيغمبر خدا را
 (ه . ه . ل . ه) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدیر خم
 انچه که شيعه پس ايستاده شد مردم پس شاعدي دادند تحقيق پيغمبر
 خدا (ه . ه . ه) گفت روز غدیر خم ايا نه شامي ديديد که تحقيق
 من بهترام مومنين را از ذنباي ايشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
 بود پسر گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شد
 او پس علي است دوست او اي الله دوست دار انکس را که دوست دارد
 علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
 بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم
 زيد پس ارم را (ه . و) پس خبر دادم او را پس گشت زيد و چه
 انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شيعه آن حديث را از رسول خدا
 (ه . ه . و) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴. — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - معمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (رسول الله صلى الله عليه وسلم) خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني واياكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرفعها ثم
 قال هذا راي و المودي عني وال اللهم من والا و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والا و عاد الله) من عداة *]

۹۵. — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد) قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هدد بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد (رض)

۹۴. — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت صحبه خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى بن يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پذيرد خدا (۵۰ خ - ل - م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفني تو پس گرفت انحضرت
 دست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كننده است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵. — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد ما ا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هدد پسر خالد بصرى است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيده علي فخطب فحمد الله .
و اثنى عليه ثم قال الحتم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيده علي
غرفها و قال من كنت مولاه (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من ولاة و يعادي من عاده *

۹۹ — انبأنا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابى كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني ايشة بنت سعد عن سعد رض قال
كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما بلغ
غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پيشبر خدا (د - خ - ل - م) دست علي
را پس خطبه خوانه پس شكر گفت خدا تعالي را و تا گفت بر او پستو
گفت ايا نه شما ميدانيد كه تقييق من بهتر ام شما از ذاتهاي شما
گفتند ايه راست گفتي اي پيشبر خدا پستو گرفت دست علي را پس
مقدمه كرد او را و گفت آنكس كه بشم دوست كرده شده او پس اين است
دوست كرده شده او و تقييق خدا دوست ميدارد آنكس را كه دوست
داشت او را و دشمن داده آنكس را كه دشمن داشت علي را *

۹۹ — خبر داده مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داده مارا زكريا
پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا يعقوب پسر جعفر پسر ابى كثير از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داده مرا عايشه دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بوزيم ما همراه پيشبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مكة و حال آنكه انحضرت متوجه بود طرف مكة پس هرگاه رسيد انحضرت
غدير خم ، توقف كرد مردم پستو بار گردانيد آنكس را كه پيشتر رفته بود و
لاحق شد و را آنكس كه پس مقدمه بود پس هرگاه كه مجتمع شد مردم

اللهم أشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
 الله ورسوله أعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فقامه فقال من كان
 الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *
ذكر الترفيب في جب علي رضى و ذكر دعاء النبى
صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل
 (ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد
 الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرموده ای مردم ایها رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
 ای بار خدایا شامی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را پشتر گفت
 ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانا فرست
 سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس پیرداشت
 آنرا پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
 دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
 دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رجبیت کنانین است در دوحسی علی (خ و)
 و ذکر دهامی نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست
 داشت علی را و ذکر دهامی بد فرودن آنحضرت را
 بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد حديث کرد ما را
 اسحاق بن اسمعيل بن راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر بن
 شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل بن عطيه گفت عبد الجليل
 حديث کرد ما را عبد الله بن بريدة گفت عبد الله حديث کرد مرا پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا على بعض علي فبعث ذلك الرجل على خيل فصعبته و ما صحبتته الا على بغض علي فاصاب حبا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخضعه فبعث اليها عليا و في الاسبي وصيفة من افضل العبي فلما خضعه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فآثانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعت عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابي الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیاافتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علی پسر ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت ابن مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علی پس رسید آن مرد بنده را پس نوشت آن مرد طرف بی (۵۰ خ - ۵۰) اینکه فربس طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و هر بنده کنیزک بود از بهتر بنده پس هرگاه که پنج حصه کرده او را گشت آن کنیز در خمس و پنجم حصه پستو پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کنیز در اهل بیت نبی (۵۰ خ - ل - ۵۰) پستو پنج حصه کرد آن پنجم حصه ۱۰ پس گشت آن کنیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال آنکه سر او می چید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ایامی پندید کنیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۵۰ خ - ل - ۵۰) پستو گشت در آل علی پس بدگوی کردم آنرا کنیز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا در آن حال که صدقین و راست نموده ام کتاب او را طرف نبی (۵۰ خ - ل - ۵۰)

قَالَ لِي عَلِي فَجَعَلْتُ أَثَرُ عَلَيْهِ صَدَقًا وَيَقُولُ صَدُوقٌ وَأَمَّا مَكِّي يَدْعِي
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اتَّبِعْهُ عَالِيًا فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ لِي لَا تَبْغِضْهُ
وَإِنْ كُنْتَ تَحِبُّهُ فَارْزُقْهُ لَهُ حَبًّا فَإِنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْصِيبَ آلِ
عَالِيٍّ فِي الْخُمْسِ أَفْضَلُ مِنْ وَصِيْفَةٍ فَمَا كَانَ أَحَدٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّمَ أَحَبَّ (ن - أَفْضَلُ) إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ (وَهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَرْدَةَ
وَاللَّهُ مَا كَانَ فِي الْحَدِيثِ بَيْنِي وَبَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّمَ غَيْرَ ابْنِي *

۹۸ - ابْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ
حَرِثٍ الْمُرُوزِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى عَنِ الْأَعْمَشِ
عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ وَهَبٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ
وَجْهَهُ فِي الرَّحْبَةِ أَنْشَدَ بِاللَّهِ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّمَ يَوْمَ غَدَاخَرَمِ

در آن حالیکه تصدیق کننده ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع
کردم که بگویم در آن حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت
دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - ه - و) و گفت ای دشمن میداری علی
را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دارم و اگر باشی تو که
دوست میداری او را پس زیاده کن درای او دوستی را پس قسم است
آن خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی
در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا
(د - خ - ل - م) دوست تر (ن - ی) طرف من از علی (خ - و)
گفت عیبه الله پسر پریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من
و در میان نبی (د - خ - ل - م) سوای پدر من *

۹۸ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین
پسر حرث مرزوی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از
اعمش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند
خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که
باشد پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غد بخرم می کند خدا (ن - و)

يقول [الله وایي وانا] (ن - ان الله و (صوله) ولى
المؤمنين و من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من داله و عاد
من عاداه و النصر من نصرة [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
سعيد قام) الى جنبى سنة و قال زيد بن يذيع (ن - منبج)
قام من عندي سنة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
(ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
الحديث - (راء اسرائيل عن ابى اسحاق عن عمرو ذي مري) *
۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انكس
كه باشم دوست او پس ان علي دوست اوست ای بار خدا دوست دار
انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و
ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
گفت ابو اسحاق پس گفت سعيد استاده شد) طرف پهلوی من شش نفر و
گفت زید پسر یذیع از نزد من (ن - استاده شد) شش نفر و گفت عمرو
پسر مرة و روایت کرد حدیث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست
میدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن میدارم انكس را كه
دشمن داشت علي را و روايت کرد حدیث را تا آخر روایت کرد او را اسرائيل
از ابی اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي
پسر محمد پسر علي گفت علي حدیث کرد ما را خلف پسر تميم گفت
خلف پسر تميم حدیث کرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حدیث کرد ما را
ابو اسحق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را در جای وراء
همه قدم میداد باران محمد را (د - خ - ل - ه) کدام شما شنیده

یباشد امحاب . محمد صلعم ایکم صلعم (صل الله صلعم يوم غدیرخم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) (صل الله صلعم قال من كنت مولاه [فعلي] (ن - فان عليا) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبته و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذکر الفرق بین المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كرييب محمد

بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبيش عن عاي [ر.ه] (ن - ك.ه) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النملة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د.خ.ل.ه) روز غدیرخم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق او همان هستند تحقیق شنیدند پیغمبر خدا را (د.خ.ه.ه) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

ابو كرييب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از امش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از علی (خ.ه) گفت قسم خداست چنین خدا که رویتیم دانه را پیدا کرد جان را تحقیق همان اینست که عهد کرد نبي امي (د.خ.ل.ه.ه) که دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا واصل بن عبد

الاعلیٰ بن واصل الكوفي قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبیش عن علي (رضه) قال عهد الي النبي صلعم انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا يوسف بن

عيسى قال انبانا النضر بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي بن ذر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي) انه لا يحبک الا مؤمن و لا يبغضک الا منافق *

ذکر ضرب الحثل الذي ضرب رسول الله صلعم لعلی رضه

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا واصل

پسر عبد الاعلیٰ گفت واصل حدیث کرد مارا پسر واصل کوفی گفت واصل حدیث کرد مارا وکیع از اعمش از عدي پسر ثابت از ذر پسر حبیش از علي (خ - و) گفت علي عهد کرد طرف من نبي (د - خ - و -) تحقیق شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا

فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از ذر گفت در گفت ملي تحقیق شان اینست که هر اینه عهد کرد نبي امی حکم را طرف من که تحقیق شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذکر ضرب مثل چنین که نزد ان را پیغمبر خدا (د - خ - و -) برای علی (خ - و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي بن ابي طالب قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى ع م ابغضته اليهود حتى
اقبموا امه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (كاه) وقربه من النبي
صلعم و لزوجه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد بن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي گفت ابو جعفر حديث
کرد ما را يحيى بن معين گفت يحيى حديث کرد ما را ابو جعفر ابار از
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي بن ابي طالب گفت علي گفت پيغمبر خدا (ع . خ . ل . م) ای
علي در نو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را يهود تا اينكه نزل کردند او را
به مرتبه چنين مرتبه که نبود برای او •

این ذکر علي بن ابي طالب است بزرگ کند خدا ذات او را
و ذکر نزدیک شدن او از پيغمبر خدا (ع . خ . ل . م)
و ذکر دوست داشتن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(ع . خ . ل . م)

۱۰۴ — خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد ما را
اسمعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل حديث کرد ما را خالد بن شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 تولوا يوم التقى الجمعان فتأبى الله عليه ثم أصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن علي رضي فقال لا تأمل عنه إلا ترى قرب منزله من
 [سواء] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر رضي فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احدثك عنه بغيره واما عثمان فانه اذن ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذن ذنبا فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد موهی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
 کرد دو جفاست پس قبول توبه کرد خدا براو پستر رسید گناه را پس
 قتل کردند مردم او را و پیرسید آن مرد پسر عمر را از علی (خ و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس از او ای نمی بینی نزدیک شدن مکان او از
 پیغمبر خدا (۵۰ - ۵۰ - ل - ۵۰) *

۱۰۱ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد مرا حسین گفت حسین حدیث
 کرد مرا زهیر از ابي اسحاق از علاء از عزار گفت عزار پرسیدم عبدالله
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم آیا نه حدیث میکنی از علی وعثمان گفت
 عبدالله پسر عمر اما علی پس این خانه لو هست از خانه پیغمبر خدا
 (۵۰ - خ و) و نه حدیث میکنم ترا از علی مرای آن حدیث زیرا که
 این حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق لو گناه کرده
 بزرگ روز جنگ أحد که روی گردانیده پس بخشیده خدا گناه را از او
 و گناه کرد در میان شما گناه خرد پس نخل کردید شما او را *

۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال ابانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن علاء بن غرار قال سألت ابن عمر رضى و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اءا على فلا تسئلنى عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم اءا في المسجد بيت غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقي الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث كرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غرار گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ -) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن طرف ذريه شدن مكان او از نبي خدا (ل - م) نيست در مسجد خانه سواي خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد گناه بزرگ روي گردانيد روزيكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرد بد شما ورا *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث كرد مارا [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر ابراهيم است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر ابراهيم) گفت موسى حديث كرد مارا پدر من

عن «عبد بن عبدالله قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
فقال لا تسألني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
الله صاعم قل فاني ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال

بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
عن العباس رضي عن ابن دث علي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحيوتا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي انيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيده گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه اوز از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . م .) گنت مرد پس تسفيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ *

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد . ارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گنت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
گفت خالد تسفيق علي بود اول ما بالضررت از روي لائق شدن و همك
نوما و سخت تر ما بالضررت از روي پيغمبر شده گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زید پسر ابي انيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال

العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صلعم دون جدك وهو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوتا و اشدنا به زوتا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم

المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا بونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عائشة عاليا وهي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر دادم مرا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال

بنسره گفت هلال حديث کرده مارا پدر من گفت پدر من حديث کرده مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد بن قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد چه ترا پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) صولي چه نو و حال آنكه او يعني عباس رضه معروضت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بانحضرت از روي پيوسته شدن *

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم

مرورزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا عمر بن محمد گفت عمر خبر داد مارا بونس بن ابي اسحاق از عمير بن حريث از النعمان بن بشير گفت نعمان طلب اذن نمود ابوبكر بن نبي (د . خ . ل . م) پس شنيدد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر اينكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است از ابي پدر من پس قصد كرد طرف

موتک علی (رسول الله صلعم فاسمک) رسول الله صلعم
وخرج ابوبکر غضبا فقال (رسول الله صلعم يا عايشة كيف رأيتني
ابعدتك من الرجل ثم استاذن ابوبکر بعد ذلك وقد اصطلح
(رسول الله صلعم وعايشة فقال ادخلاني في السلم كما ادخلته نبي
في الحرب فقال رسول الله صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم
بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق
عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ا - ا) علي عايشة
و انا غلام فذكرت لها عاليا (رضه فقالت ما رايت رجلا كان احب الي
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي (رسول الله صلعم من امرأته *

او ابوبکر فانه طهراچه زنه و گفت اي دختر فلانه مي بينم ترا بلند مي
کني آواز خود را بر پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -) پس گرفت ابي بکر
صديق را پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -) و بيرون رفت ابوبکر
خشاک پس گفت پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -) ابي عايشه چگونه
دهدي تو مرا بعيه کردم ترا ازان مرد بستر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد اين و حال آنکه تصديق صلح نموده بود پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -)
و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کنيد مرا در صلح چنانکه داخل
کرديد شما مرا در حرب پس گفت پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -)
تصديق کردم ترا داخل در صلح يعني اهن آمدن داديم در صلح *

۱۱۲ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
محمد پسر آدم پسر سليمان مصيصي گفت محمد حديث کرد ابي عبيدة
از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پسر عمير است گفت جميع آمدن
مرا (ا - ا) خود نزديك عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس
دگر کردم برني عايشه علي را (۵۰۰ ل . ۰ -) پس گفت عايشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر من پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -) از علي و نه دیدم
زن را دوست تر من پيغمبر خدا (۵۰۰ ل . ۰ -) از زن علي *

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا عمرو بن عمار
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن الخطاب قال حدثنا محمد بن
 اسمعيل بن رجاء الزبيدي عن ابي اسحاق الشيباني عن جميع بن عمير
 قال دخلت مع امي علي عايشة رَضَ [فصعها ما تصالها] (ن- فصالها)
 من وراء الحجاب عن علي رَضَ فقالت -التني عن رجل ۱۰ علم
 احدا كان احب الي رسول الله صلعم منه ولا احب اليه من امرائه *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعیب قال اخبرني زكريا بن يحيى
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قال جاء رجل الى ابي نضله اي
 الناس احب الي رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
 الي رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي رَضَ *

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث کرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
 گفت عبد العزيز حديث کرد مارا محمد پسر اسمعيل پسر رجاء زبيدي
 از ابي اسحاق شيباني از جميع پسر عمير گفت آدم همراهِ مادر خود نزديك
 عايشه (خ- و) پس شنيد او را انچه كه سوال ميكرد مادر من عايشه را از
 پيرون پرده از علي ۱۰ خ- و) گفت عايشه - سوال كردي تو مرا از مرد
 كه نمي دانم كس را كه بود دوست تر طرف پيغمبر خدا (د- خ- ل- م)
 از او و نه دوست تر طرف ان حضرت از او *

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
 پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا ابراهيم پسر - سعد گفت ابراهيم
 حديث کرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطا از ابي بريدة
 گفت ابي بريدة آدم مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس گفت
 بود دوست تر مردم طرف پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) از زنان فاطمة و

و عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منزله عالم راضه من رسول الله صلعم عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن احرث عن ابي (زعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يعقوب انه سمع علياً رضي يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كل يصلي سبع فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) گفت ابو عبد الرحمن پسر عطاء نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پيغمبر خدا (ص. ل. ه)

نزديک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرميدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث کرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر سلمه حديث کرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث کرد مرا زيد از حرث از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يعقوب تحقيق عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بخدمت که داخل ميشدم بر پيغمبر خدا (ص. ل. ه) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز مي خواند تسبيح مي گفت پس داخل ميشدم و اگر نبود که نماز مي خواند اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

يحيى قال حدثنا محمد بن عبيد و ابو كامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن النعمان عن الحرث عن الحارث العكلي عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى قال قال علي رضي الله عنه كانت لي ساعة من السحر ادخل فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته صلعم و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي الله عنه قال كانت

پس يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا محمد پسر عبيد و ابو كامل گفت محمد و ابو كامل حديث کرد مارا عبد الواحد پسر زياد گفت عبد الواحد حديث کرد مارا عمارة پسر نعمان پسر حرث از حارث عكلي از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى گفت عبد الله گفت علي (خ- و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د-خ-ل-و-ه) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم داد مرا *

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حديث کرد مارا جرير از مغيرة از حرث از ابي زرعه پسر عمرو گفت ابي زرعه حديث کرد مارا عبد الله پسر يحيى از علي (خ- و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د-خ-و-ه)

می من رسول الله صلعم ساعة من السحر آتيتها و اذا آتيتها استأذنت و ان وجدته يصلي صبح و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن الحرث العكلي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار فكنيت اذا دخلت بالليل تنحنح لي * قال ابو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مدرک في اسناده و وافقه علي قوله تنحنح *

۱۱۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

(ل - ۰) ساعتی از صبح می آمدم نزد ان حضرت دران ساعت و وقتیکه می آمدم انحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز میخواند نه میخفت و اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را محمد پسر عبيد پسر محمد کوفي گفت محمد پسر عبيد حديث کرد ما را ابن عباس از مغيرة از حرث عكلي از ابن يحيى گفت علي برو سلام بود مرا از پيشبر خه (د - ۰ خ - ۰ ل - ۰) دو وقت آمدم آمدن در شب و آمدم در روز پس بدم وقتیکه می آمدم در شب آواز گلو میداد مرا * گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيل پسر مدرک در اسناد ان حديث و موافقت کرد آنرا بر قول علي تنحنح *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را قاسم پسر زكريا بن دينار گفت قاسم حديث کرد ما را ابو اسامة گفت ابو اسامة حديث کرد ما را شرحبيل يعني پسر مدرک جعفري گفت شرحبيل حديث

عن ابيه و كان صاحب مطهرة علي قال قال علي (رض) كانت لي منزلة من (رسول الله صلعم لم يكن لاحد من الخلاق فكنت آتية كل معر فاقول السلام عليك يا نبي الله فان كنتنم انصرفتم الى اهلي و الا دخلت عليه *

۱۱۹ — ابنانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بشار قال حدثني ابوالمساور قال حدثنا عوف بن عبد الله بن عمرو بن [هند الحجلي قال] (ن - هـ ذيل الحجلي عن علي (رض) قال علي كنت اذا سألت رسول الله صلعم اعطاني (ن - اعطيت) و اذا سكت ابتدائي *

۱۲۰ — ابنانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المغنن قال حدثنا معارية (ن - ابو معارية) قال حدثني الاعمش

کرد مرا عبدالله پسر شعیب حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ. و) بود مرا منزله از پیغمبر خدا (ه. خ. ل. م. ن) نه بود برای کسی از مردم پس مردم می آمدم نزد حضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای نبی خدا پس اگر آواز گلو می داد بر میگفتم طرف خانه خود و اگر نرسید نمی کرد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حجلي گفت عوف گفت علی (رض) بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (ه. خ. ل. م. ن) میداد مرا (ن - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مشایق گفت محمد حدیث کرد مارا معویه گفت معویه حدیث کرد را

ن عمرو بن مروه عن ابی البختری عن علی (ع) قال كنت اذا
سألت أعطيت و اذا سكنت ابتديت *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد
قال حدثنا [حجاج عن ابی جريم] (ن) حجاج بن خديج قال
حدثنا ابو حرب عن ابی الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال
علي رض كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكنت ابتديت *

قال ابو عبد الرحمن ابن جريم ام يجمع من ابی حرب *

ذكر ما خص به أمير المؤمنين علي (ع) رض من صعوده علي
منكمي النبي صلعم و نهوض النبي صلعم به

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

اعش از عمرو پسر مروه از ابی بختری از علی (ع) و) گفت ملي بودم و قتيكه
سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم اندها کرده ميشدم *

۱۲۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را
يوسف پسر سعيد گفت سفيده حديث کرد ما را حجاج از ابی جريم گفت
ابی جريح حديث کرد ما را حرب از ابی اسود و مرد ديگر از زاذان گفت
گفت علي (ع) و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي
شدم و قتيكه سكوت ميكردم اندها کرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن
پسر جريم كه شنيد اين حديث را از ابی حرب *

آنرا ذكر انچه ميزست كه خاص شده بان چيز امير المؤمنين علي
(ع) و) از بالاستند او بر او شانه نبي (ع) دل *)
و پست شدن نبي (ع) دل *)

۱۲۲ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي (ع) انطلقت مع (ع) الى صلعم حتى اتيت
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم علي منكبني فنهضت به فلما راي
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجعلت فزول نبي الله
 صلعم و جلس لي و قال اصعد علي منكبني فصعدت علي منكبته
 فنهض بي (ع) الى الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ع - انه)
 لبخيل الي اني لو شئت لزلت افق السماء فصعدت علي
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله
 بيمين و شمال و قدام (ع - يمين و شمالا و قداما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكن منه (ع - فيه) قال نبي الله
 صلعم اتذقه فقد ذقت به فلتكسر كما تاكل (ع - فكسرت كما يكسر)

پس حرب گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حکيم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد مارا ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (ع - و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (ع - د - ع - ل - و) نا ايکه امديم کعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (ع - د - ع - ل - و) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (ع - د - ع - ل - و) ضعف من گفتم مرا بنشين
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (ع - د - ع - ل - و) و نشست
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (ع - د - ع - ل - و) و گفتم علي
 (ع - م) پس تحقيق شان اينست که هر اينه خيال کرده شد طرف من
 که تحقيق من اگر خواهم هر اينه برسم بلندي آسمان را پس صعود کردم بر
 کعبه شريعه و بران کعبه صورتهاي بت برده از مس زرد يا از مس پس
 شروع کردم بنديگر اينکه زابل کدم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او
 و از خلف او نا ايکه وقتيکه استحکام شد ازو گفتم نبي الله (ع - د - ع -
 ل - و) سنگ انداز او را پس شکسته کردم او را پس شکسته شد چنانکه
 شود بيشه ها پستر فرود آمدن پس وان شدم من و پيغمبر

القول)یر ثم نزلت فانطلقت انا و (رسول الله صلعم نصتبق حتى
 ثورانا بالبيوت خشية ان [نلقي احدا] (ن - يلقانا احد)
 من الناس و الله تعالى اعلم *

ذكر ما خص به م م دون الاولين والاخرين من
 فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة (ن - بضم)
 منه ومعدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران

۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجزير بن
 حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن
 واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
 فاطمة عليها السلام فقال (رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
 عليه السلام فزوجها منه *

خدا (د - خ - ل - م) يعني گرفتار تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
 برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند مارا کسی) از
 مردم و خدا تعالی دادا نورست *

این ذکر انجیز است که خاص شد بیان جبر علی (م -) موالی
 مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د - خ -
 ل - م) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان
 اهل جنة است مگر مريم دختر عمران

۱۲۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 جبر پسر حريث گفت جبر خبر داد مارا فضل پسر موسى از حسين پسر
 موسى از زواجه از عبد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خراسنگاري
 نکاح کرد ابو بكر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پیغمبر خدا (د - خ -
 ل - م) تحقیق او خرد است پس خواستگاري نکاح کرد او را علی برو
 سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی *

۱۴۴ — انبانا ابو سعید اسمعول بن معون قال حدثنا حاتم
بن وردان (ن - داؤد) قال حدثنا ايوب الحجستاني عن ابي بريدة
(ن - ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت
في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول
الله صلعم فضرب ابواب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها
لثغة فقال ادعى اخي قالت هو لؤكوب و تنكحه قال نعم يا ام
ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخجلن قال اخبر
فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع ه م فدعا له النبي
صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت
عليها السلام و عليها خرقه من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۴۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعيل پسر معونه گفت ابو سعید
حديث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن - داؤد) گشت حاتم حديث کرد مارا
ايوب حجستاني از ابي بريدة (ن - ابي يزيد مدني) از اسماء دختر عيس
گفت اسماء بودم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د - خ - ل - م - ن) پس هرگاه
صبح کردیم آمد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م - ن) پس زه دروازه را پس بشاده کرد
برای الحضرت ام ايمن گفته شد بود در زبان ام ايمن شکستگی (در هندی
توانله گویند) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست
و نکاح کرده میدهم او را گفت الحضرت آری ای ام ايمن و شنیدند
زنان آواز ابي را (د - خ - ل - م - ن) پس پوشیده شدند گفت الحضرت
پوشیده شو پس پوشیده شدند من در یک طرف گفت ام ايمن پس آمد
علی بروسلام پس دعا کرد برای او نبی (د - خ - ل - م - ن) و پوشید
بر سینه او آب را پسر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد
فاطمه بر او سلام و بر او نوب بود از حیا که در هندی گویگفت گوید پس
حضرت فاطمه زهرا را تحفيق نکاح کرده دادم برا دوست ابراهیم

اهل بيثي الي ودعا لها و نضع عليها من الماء فتخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بنيت عيسى قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بنت رسول الله صلعم فكرميتها قلت نعم قالت فدعالي فقال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالقه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رض *

۱۴۵ — ابن انا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدي قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رض قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خود را كه طرف من است ودعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارک او از آب پس بپرون آمد پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس ديد حياهي را پس گفت كيست اين گفت لم ايمن كعدم اسماء گفت انحضرت دحدر عيسى كعدم آري گفت انحضرت بربي در نگاه فاطمة دحدر پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) بزرگي تو او را كعدم آري گفت اسماء پس دعا فرمود براي من . كنت ابو عبد الرحمن مكالمت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن - عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (ح . و) *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى كنت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدي گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (ح . و) گفت هر كه نگاه درده داد پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) فاطمة را از علي بپرو مالم برون دران چير كه هديه داد همراة

اهدی سریر مشروط و رسادة من ادم حشوها لیف و قریه فقال و
جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی ءهه اذ
اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
یکون اخوک و قد زوجتک ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
عمیس فاتبیل علیها فقال لها جئت لکرمین ابنة رسول الله
صلعم قالت نعم قدعا لها خبرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و کان اليهود یاخذون (ن - یوحنا) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فنقل فیه و

فالمئة زهرا سریر بافته شده و توشک (تکیه) از چرم پری اورخته هلی
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه هلی
ریگ را پس کشاده و پراکنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علی برو سلام و تنبیه آتی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
ترا پس آمد پیغمبر خدا (ص . ح . ل . ه) پس زه دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ای کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نگاه
کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دیده سیاهی را پس گفت
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عبس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسما را اهدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (ص . ح . ل . ه) گفت اسما آری پس دعا فرموده انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس رویی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (ص . ح . ه) گفت ابن عباس بودند بهره بده میگردند (ه - نه)
صکروند (مرد را از زن او و تنبیه داخل شود ان مرد نان زن گفت ابن

جود تبه ثم دعی علیا فرشی من ذلک الماء علی وجهه و صدرة
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول
الله معلم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی
ما اردت ان ازوجک الا خیر اهل یمی ثم قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرنی أحمد بن شعیب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ه - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابی نجیح عن ابیه ان معوية ذکر علی
بن ابيطالب فقال سمع بن ابی وقاص و الله ان یمکن [الی
احدی] (ه - لی احد من) خصاله الثلث احب الی من
ان یمکن لی ما طلعت علیه الشمس ان یمکن لی ما قاله

علی طلب کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) قحح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و او را بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید ازین آب بر روی او و سیئه او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزشی در رفتار می فرموده در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پشتر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه نکاح کرده دهم
ترا مگر بهتر اهل بیت خود پشتر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابی نجیح از پدر خود تحقیق
معویه ذکر کرد علی پسر ابيطالب را پس گفت سمع پسر ابی وقاص قسم
خداست هرینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرده بر او افتاب

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما فرضی ان تگون
 منی بمنزلة مارون من موصی الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لمطین
 البریة رجلا لمحِب الله ورسوله یقتحم الله علی یدیه کربار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اكون مهره علی ابتله لی
 من الولد معها ماله احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم صیلة
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامیریم بنت عمران
 ۱۲۷ — اتیاننا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراندہ اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انچه را وقت بازگشتن
 انحضرت از موضع تبوک آیا راضی نبی شوی اینکه باشی از من بمنزلة
 مارون از موصی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هرانبه
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انچه را روز خیبر هرانبه هرانبه خواهم
 داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و قلم خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا ان چیز که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هرانبه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 از ان دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

ایمذکر خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زمان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما محمد پسر بشار گفت محمد حدیب کرد ما را

حدثنا محمد بن عمر عن ابی سلمة عن عائشة رة قالت مرض رسول الله صلعم فجات فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فصارها فبكت ثم اكبت عليه فصارها فضحكت فلما توفي النبي صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه اولا اخبرني انه ميميت من وجعه فبكيت ثم اكبت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحرقا واني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فضحكت *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رة اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرده مارا محمد پسر عمر از بی سلمه از عایشه رة بیمار شد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) سرگوشی کرد آنحضرت فاطمه را پس گریست فاطمه رة پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سرگوشی کرد آنحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت آنحضرت (د - خ - ل - م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم بر او دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد یافت آن حضرت از درد خود پس گریه کردم پستو سرنگون شدم بران حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابت برام آنحضرت از روی لاحق شد و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مریم دختر عمران پس بلند کردم - ر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرده مارا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث کرده مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (خ - و) که خبر داد ان راوی را که تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - م) طلبیده فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فیکت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة
فلما توفی رسول الله صلعم سألتها عن بکایها وضحکها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فیکیت ثم اخبرني انی
هیدة نساء اهل الجنة بعد مریم بنت عمران فضحکت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهیم] (ن - اسحاق بن
ابراهیم بن مخلد بن راهیة) قال انبانا جریر عن [یزید] (ن -
یزید بن ابی زیاد) عن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی
سعید (۲۰ - ل) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا
شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من
فضل مریم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسی قال حدثنا ابو یکر الزبیری]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گریست او پس کشید انحضرت فاطمة
را پس خندید پس گفت ام سلمه پس هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا
(۲۰ - ل - ۲۰ - د) سوال کردم اورا از گریستن او و خندیدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پیغمبر خدا (۲۰ - ل - ۲۰ - د) اینکه وفات
خواهد یافت پس گریه کردم پسر خبر داد مرا که تحقیق من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مریم دختر عمران پس خندیدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهیم گفت اسحاق خبر داد مارا
جریر از یزید از عبد الرحمن پسر ابی نعیم از ابی سعید (۲۰ - ل - ۲۰ - د)
ابو سعید گفت پیغمبر خدا (۲۰ - ل - ۲۰ - د) حسن و حسین هر دو سردار
چرانیان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که
است از فضل مریم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسی گفت منصور حدیث کرد مارا

۱. - اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر و احمد محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو هازم عن ابی هريرة رضي قال ابنا علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قائلنا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن - تركنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأيي فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أممي و
 ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ - انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن قراش عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضي قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد بن محمد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پس
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابی هريرة (خ . و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گوید ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشتة آسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدای بزرگ و بلند تر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
 است من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۱ - خبر داد مارا احمد بن عثمان (ن - سليمان) گفت احمد
 حديث کرد مارا فضل بن زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از
 قراش از شعبي از مسروق از عائشة (خ . و) گفت عائشة روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفتار او مدار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن
شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استصحبك رسول الله
صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما
رايت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت
ما كنت لافسي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها
فقالت انه اسر الي او لا فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن
كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا
و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف
اذا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما تريني ان تكون سيدة
نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

انحضرت خوشي باد نرا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود
نا از طرف چپ خود پستو سر خوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم
اورا خنديد پيغمبر خدا (۵۰۰ ل ۰ م) بحديث خود و گريه ميكني تو
پس تحقيق انحضرت سر خوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس
گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي ذره يك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم
اورا از انچه كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم
رار پيغمبر خدا را (۵۰۰ ل ۰ م) نا اينكه و آنكه يعني كرده شد انحضرت
بعني انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا
تحقيق سر خوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه
پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيشي
آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نبود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر
شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روی لاحق شدن بدن
و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين
پس گفت انحضرت ايا راضي مي شوي اينكه باقي مردار زنان اين امة
نا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۱ — ابانا محمد بن معمر البحرانی قال حدثنا ابو داود
قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مصروق قال
اخذتني عايشة ربه قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
مننا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا ر الله ان تخطي مشيتها
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيخ فبكيت
بكاء شديدا ثم سارها بشيخ فضحكتم فلما قام رسول الله صلعم
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالحرار وانت
تبيكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لانفي رسول الله
صلعم بصره فلما توفي قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داده مارا محمد بن معمر بحرانی گفت محمد بن
داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو عوانة از فراس
از شعبي از مصروق گفت خبر داده مرا عايشه (خ. و) گفت
بوديم نوديك پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام ده مانده بود از ما
کسي پس آمد فاطمه زهرا و رفتار مي فرموده و قسم خدا است اينکه
مقابله برده رفتار حضرت فاطمه از رفتار پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) نا
اينکه رسيد فاطمه زهراء طرف الحضرت پس گفت آن حضرت او را خوشي
باد ترا اي دختر من پس نشانيد او را از طرف راست او يا از طرف چپ او
پس سرگوشي فرموده او را بچيزي پس گريه کرد گريه سخت پس سرگوشي
فرموده بچيزي پس خنديد پس هرگاه که استاده شد پيغمبر خدا
(د. خ. م) گفتم او را چه چيز خاص کرد ترا پيغمبر خدا (د. خ. م)
از درميان ما به سرگوشي کردن و تو گريه مي کردی خبر ده مرا چه خبر
فرموده مرا گفت فاطمه زهراء نه هستم اينکه هراينکه ظاهر کنم پيغمبر
خدا را (د. خ. ل. م) نه راز او پس هرگاه وفات يافت آنحضرت گفتم
حضرت فاطمه را سوال ميکنم ترا بانچه خبر که مرا بر تو است از حق ان

الْحَقُّ مَا سَارَكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعُمْ فَقَالَتْ أَمَا إِنْ فَتَعُم سَارَنِي
الْمَرَّةَ الْاُولَى فَقَالَ إِنْ جَبُرْتِيلُ كَانَ يَعْارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ
مَرَّةً وَانْتِ عَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا ارَى إِلَّا اجَلَ (ن - الاجل الا)
قَدْ اقْتَرَبَ فَاتَّقِي اللَّهَ تَعَالَى وَاصْبِرِي فَبَكَيْتَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا فَاطِمَةُ
إِنَّا تَرْضَيْنَ إِنْ تَكُونِ (ن - أَنْتِ تَكُونِي) حَيَّةً نَسَاءَ هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَحَيَّةً نَسَاءَ الْعَالَمِينَ فَضَحِكْتَ *

ذِكْرُ الْأَخْبَارِ الْمَأْثُورَةِ بِأَنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعُمْ
۱۳۳ - إِنْ بَانَ أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ قَتَيْبَةَ بْنُ
سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ أَبِي مَلِيكَةَ عَنْ الْمَسُورِ بْنِ مَخْزُومَةَ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعُمْ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ إِنْ بَنِي

چیز را که سرگوشی فرموده ترا بان چیز پیغمبر خدا (د . خ . م) پس
گفت فاطمه رض (اما این وقت پس آری میگویم ترا که سرگوشی فرموده مرا
دفعه اول پس گفت تحقیق جبرئیل دود که پیش می آمد مرا به قرآن
در هر سال یک دفعه و تحقیق جبرئیل پیش آمد مرا به قرآن امسال
دو دفعه و نمی بینم مگر هرگز تحقیق قریب شد پس پرهیز کن خدا تعالی
را و مبر کن پس گریه کردم پستتر گفت مرا ای فاطمه آیا راضی نمی شوی
اینکه باشی سرور زنان این امت یا سردار زنان تمام عالم پس خندیدم *

این ذکر مبر می نقل کرده شده است باین که تحقیق
فاطمه پاره گوشت است از پیغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۴ - خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
پسر قتیبه پسر سعید گفت ابن قتیبه حدیث کرد مارا لیث از ابی مالیکه
از مسور پسر مخزومه گفت سرور شندیم پیغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
آنکه آنحضرت بر منبر بود میگفت تحقیق پسران هاشم پسر سعیده لعاب

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان يذكروا ابتنهم عن علي بن ابي طالب رضه فلا آذن ثم لا آذن الا (اي) ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكمح ابتنهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذني رسول الله فقد حبط عمله *

ذکر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۳ - ابنان احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن الصري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخرمة رضه يقول سمعت رسول الله صلعم بئكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنولي ان يذكروا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن کرده مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام بپسر نه اذن دهنده ام مگر دیده او را و اینکه اراده کرده پسر ابیطالب اینکه جدا کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را گفت آنحضرت این پاره گوشت است از من پرورش میکند مرا آنکس که پرورش کرد او را و اذیت می دهد مرا آنکس که اذیت داد او را و آنکس که اذیت داد پیغمبر خدا را پس تحقیق باطل شد عمل او *

این ذکر اختلاف نقل کنندگان است برای این خبر

۱۳۴ - خبر داده مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حدیث کرده مارا یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرده مارا بشر پسر صری گفت بشر حدیث کرده مارا لیث پسر سعید گفت حدیث کرده مارا پسر ابي مليكة گفت شنیدم مسور پسر مخرمة را (خ و) میگفت شنیدم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) در مکه خطبه بخواند پس گفت تحقیق بني هاشم طلب اذن کردند مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را علي را و تحقیق من

ثم لا آذن الا ان يرود ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكم
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة ارجل بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يرييني ما راها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عمرو الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — ابن ابی احمد بن شعيب قال حدثنا العثري بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن صفیان عن عمرو عن ابن ابي
ملیكة عن المصور بن مخزومة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابن ابی محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسن (ر. ه) ان المصور بن مخزومة
ر. ه) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني *

دهندوام پسر نه اذن دهندولم مگر اینکه اراده کند پسر ابطالب اینکه جدا
کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را پسر گفت تحقیق فاطمه
پاره گوشت است یا فسیه پاره گوشت است از من اذیت میدهد مرا
آنکس که اذیت ده فاطمه را و می پرورد مرا چیزی که می پرورد او را و نیست
برای علی اینکه جمع کند در میان دختر هاشم خدا و دختر پیغمبر خدا

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا
عثر پسر مسكين از روی خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از
ابو صفیان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخزومه تحقيق نبي
(د. خ. ل. م) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنکس
که غصه کرد او را غصه کرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث کرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ. و) هر دو تحقيق مسور پسر مخزومه (خ. و) خبر داد
او را تحقيق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است یا پاره گوشت است از من *

۱۴۷ — اخبرني عبدالله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبر هذا وانا يومئذ مستلم فقال ان فاطمة بضعة مني * ذكر ما خص به علي بن ابي طالب (ك ۰ ۳) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وريثانيه من الدنيا ومیدی شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۴۸ — ابانا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۴۷ — خبر داد مرا عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد گفت عبد الله حديث کرده مارا عم من گفت عم من حديث کرده مارا پدر من از وليد بن كثير از محمد بن عمرو بن حنبل كه تحقيق محمد بن حنبل کرده وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث کرده محمد را كه تحقيق علي بن الحسين حديث کرده او را تحقيق مسور بن مخرمة گفت شنيدم پيشتر خدا را (۵۰ خ ۰ ل ۰ م) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من *

اين ذکر ان چيز است كه خاص شده مان چيز ملي پسر ابي طالب بزرگ كنه خدا ذات او را از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا (۵۰ خ ۰ ل ۰ م) و هر دو ريكان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى و مريم و يحيى و زكريا بر او شان سلام

۱۴۸ — خبر داد ما را احمد بن بكار خزاعي گفت حديث کرده مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن إسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم

إنا أنت يا علي فبختني و أبو ولدي و أنت مني و إنا منك *

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي مهلب النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الدابة فخرج و هو مشتمل على شيع لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين على وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر اسامة پسر زید از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)

ما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . م) حسن و حسین

بر دو نفر از من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا بن دينار گفت قاسم حدیث

کرده مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرده مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبدالله پسر ابی بکر پسر زید پسر مهاجر گفت عبدالله خبر داد مرا مسلم پسر ابی نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از اسامة پسر زید پسر حارثة گفت اسامة آمدن نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) شب را برای بعضی حاجت پس بیرون آمدم و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابلاي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة.

۱۴۰ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري ر. قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

بن عبد الرحمن عن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال ان حسنا و حمينا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا *

این ذکر خبری نقل کرده شده است درینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا احمد بن منصور گفت عمرو بن نعيم كره مارا

ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث كره مارا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم از ابي سعيد خدري (خ . و) گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . م) حسن و حسين هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد بن حنبل گفت احمد حديث كره مارا

پسر فضيل از بزه از عبد الرحمن از ابي نعيم از ابي سعيد خدري از النبي (د . خ . ل . م) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار

اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۲ — احبرنا یعقوب بن ابراهیم و محمد بن آدم عن مروان عن الحكم بن عبدالرحمن و هرا بن نعيم عن ابيه عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين و يحايتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم يعني انس بن مالك رضي قال دخلت اوردما دخلت على رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول هما رباحاتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم از مروان از حكم بن عبد الرحمن و ابو پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد خدري گفت ابو سعيد گفت پيشبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سرور جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله عيسى و يحيى بن زكريا *

ابن زكرفرمودن نبی است (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو رباحان من اند ازین امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد بن عبد الاعلى صنعاني گفت محمد حديث کرده مارا خالد از اشعث از حسين از بعضی صحبت دارنده هاي پيشبر خدا (د . خ . ل . م) يعني انس بن مالك (د . خ . و) گفت داخل شدم يا بسا اوقات داخل شدم بر پيشبر خدا (د . خ . م) و حال آنكه حسن و حسين منقلب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو رباحان من اند ازین امه *

۱۴۴ — انبانا ابراهيم بن يعقوب الجرجاني قال حدثنا وهب بن جرير ان ابا [معوية] (ن - حدثه) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبدالله بن ابي يعقوب عن ابي نعيم قال كنت عند ابن عمر فأتاه رجل يسأله عن دم البعوض يكون في ثوبه و يصلي فيه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من يعذرنى من هذا يسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم يقول الحسن و الحسين هما ربكائتي من الدنيا *

ذكر قول النبي صلعم لعلی (ك . ه) انت امر علی
من فاطمة و فاطمة احب الی منك

۱۴۵ — اخبرني (كريا بن يحيى) قال حدثنا ابن ابي

۱۴۴ — خير هاد مارا ابراهيم پسر يعقوب جرجاني گفت ابراهيم حديث کرد مارا وهب پسر جرير تحقيق پدر او معوية حديث کرد اورا گفت پدر او شنيدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابي يعقوب از ابي نعيم گفت ابي نعيم بدم نزديک پسر عمر پس امه او را مرد سوال ميکره لورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز ميخواند ه ران پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق لم گفت انکس که عذر ميدهد مرا از اين سوال ميکنه مرا از خون پشه و تحقيق قتل کردنه پسر پيغمبر خدا را (د . ه . خ . ل . م) و تحقيق شنيدم پيغمبر خدا را (د . ه . خ . م) ميگفت حسن و حسين آن هر دو ريسان من اند از دنيا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . ه . خ . ل . م) برای علی
(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست
تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خير هاد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا

عمر قال حدثنا صفیان عن ابن ابی نجیم عن ایبه عن رجل قال سمعت علیاً رضه علی المنبر بالكوفة یقول خطبت الی (رسول الله) صلعم فاطمة عابها السلام فزوجني فقالت یا (رسول الله) صلعم انا احب الیک ام هی فقال هی احب الی منک و انت اعز الی منها *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک. ه) ما سألت نفسی شیاً الا وقد سألت لک

۱۴۶ — ابنان عبد الاعلی بن واصل بن عبد الاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد الله بن الحریب عن جده عن علی رضه قال مررت فعادني رسول الله صلعم فدخل علی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا صفیان از ابن ابی نجیم از پدر خود از مردی گفت آن مرد شایدم علی را (ک. ه) بر منبر در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. ه. ل. ه) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. ه. ه) من دوست تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. ه. ل. ه) برای علی سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۶ — خیبر داده مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا علی پس ثبات گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حرب از جده خود از علی (خ. ه) گفت مریضی شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. ه. ه) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس نکیه فرمود *

و انا مضطجع فانكبي الى جنبتي ثم صجاني بقبوه فلما رأني قد هدیت قام الى المسجد يصلي فلما قضی صلوته جاء فرجع المرحب عني و قال قم يا علي [فقد برأت ففتمت كل] (ن - ففتمت و قد برأت كما) لم اشك شيئا قبل ذلك فقال ما سألت (بي شيئا في صلاتي الا اعطائي و ما سألت لنفسي شيئا الا قد سألتك لك * قال عبدالرحمن خالفة جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبدالله بن الحارث عن علي *

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال لي علي (هـ) قال رجعت ورجعا شديدا فالتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و التقى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئا الا دعوت

طرف يهلوی من پستر پوشیده مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر دعا مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفه کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پس ای زیاد از عبد الله پس حرب از علی *

۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم بن زکریا بن دینار گفت مرا علی (خـ) گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نیمی را (د - خ -) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز بخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم . به مثل (ن) دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیت لی او قال اعطینے
الا انه تیل لی لانی بعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک ۵)

۱۴۸ — ابان احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -

ابن قاسم) و هو ابن بزیذ قال حدثنا ای سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عای رضه انه انی رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فراي اباب و لا تعدثن حدیثا حتی تأتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرني ان اغتسل و دعا ای بدعوات ما یصرني ما علی
وجه الارض بشیخی فمن *

۱۴۹ — ابان محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انجیز است که خاص کرد بانجیز نبی ملی را از دما

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا

قاسم و او پسر بزیذ است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از امی
اسحاق از ناجیه پسر کعب اسدی از علی (خ ۵ و) تحقیق شان اینست
که آمده پیغمبر خدا (د ۵ - خ ۵ - ل ۵ -) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کسی پوشه او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بدانی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس اعدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا دعاهاى نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست معالجه هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی اراي دارد که گفت مرا

شعبة قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي بن ابي طالب
لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا *

ذكر ما خص به علي بن ابي طالب من صفة البرد

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال

حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا

محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق

الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا

في حر شديد وعليه ثياب الشتاء وخرج علينا في الشتاء وعليه

ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما

رجع الى ابيه قال يا ابي ارايت ما صنع امير المؤمنين ع؟ ثم خرج

شعبة گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (ع) و

گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (ص) گفت مرا كلمه

نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عرض آن دنيا *

این ذکر آنچیز که خاص شد بان چیز علی از گردآیدن باو

اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم گفت

محمد بن يحيى بن ابراهيم بن محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم گفت

ايوب بن يحيى بن ابراهيم بن محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم گفت

از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن بن ابي ليلى تحقيق علی (ع) و

پدر من آمد بر ما در گرمي سخت و بر او پارچه هاي سرما بود و بيرون آمد

برابر ما در سرما و بر او پوشاك گرما بود پسر طلبيد آب را پس نوشيد

پسر مسح كرد و ماليد عرق را از پيشاني خود پس هرگاه كه رجوع كرد به

الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا ديدی چه كرد امير المؤمنين

بيرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بيرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیه ثیاب الصیف و خرج علینا فی الصیف
و علیه ثیاب الشتاء فقال ابو ایلی هل تطیب و اخذ ید ابنه
عبداً ورحمن فاتی علیا رض فقال له علی رض ان النبی صاعم کان
بعث الی و انا ارمم شدید الرمد فبزق فی عینی ثم قال افتح عینیک
ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب
عنه الحر و البرد فما وجدت حراً ولا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ماخفف بامیرالمومنین علی بن ابیطالب
(ک. ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا
قاسم الجرمي عن صفیان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گوما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ایبا خوش طبعی
میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ. و)
پس گفت اورا علی (خ. و) تحقیق نبی (د. خ. ل. و) بود که
فرستاده طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پستر فرمود بکشا هر دو چشمان
خود را پس گشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا دور کن از او گرمی را
و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است *

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب

امیرالمومنین علی بن ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث
کرد مرا قاسم جرمی از صفیان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن علي بن علقمه عن علي رضي قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا نالجبتم الرسول فقدموا بين يدي نجر اكم صدقة قال رسول الله صلعم لعلي رضي مرم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدینار قال لایطیقون قال فانصف دینار قال لا یطیقون قال فبکم قال بشعیرة فقال له (رسول الله صلعم) انک لزیید فانزل الله تعالی اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجر اكم صدقات الی آخر الایة و کان عالی رضي یقبل بی خفف عن هذه الامة *

ذکر اشقی الناس

۱۵۱ — اخبرني محمد بن وعيب بن عبد الله بن سماك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي بن علقمه عن علي رضي (د - و) گفت علي هرگاه نازل شد این آیت ای ان کسانی که ایمان آورده و نیکیه راز پر سید پیغمبر را پس تقدیم کنید رو برو راز خود نذر را گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) برای علی (خ - و) حکم کن اوشان را اینکه صدقه دهند گفت علی مرتضی بچه مدر دهند ای پیغمبر خدا گفت انحضرت ایک دینار گفت علی رضي نه طاقت میدارند گفت انحضرت پس نصف دینار گفت علی که نه طاقت میدارد گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضی علی بقدر یک جو پس فرمود برای حضرت علی پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) تحنیک تو هر اینه بی رغبتی کنده است پس نازل کرد خدای برتر این آیت آیهی رسید این که تقدیم کنید رو برو راز خود صدقات را با آخر ایت و بود علی (خ - و) می فرمود بسبب من تحنیک کرده شد نذر (این است) *

این ذکر شقی مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد بن عبد الله بن سماك گفت

محمد بن حنبلت کرد عابا محمد بن سلمة گفت محمد بن حنبلت کرد عابا محمد بن

بن محمد بن خثیم عن محمد بن کعب اسرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال كنت اذا وعلي بن ابيطالت مرفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعملون في تين لهم اد في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقطان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجيئناهم فنظرونا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا وعلي حتى اضطجعنا في ظل سرور من النخلة في دعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله وقد تفرنا من تالك الدعات التي نمنا عابها فيرمئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضي ابا تراب لما

اصحق از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر یاسر (خ . و) گفت عمار پودم وعلي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغیر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد در ان جنگ دیدیم مردم را از قبیلۀ بني مدلج عمل و کار می کردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي ابي ابرو يقطان ایا برای تو هست اینکه اتي نو ان جماعت را پس نگاه کنی چکره کار میکند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بدئی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پسر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من وعلي تا اینکه دراز شدیم در سایۀ دیوار از خرما و در تلخ ها ازب تراب پس خورایدم پس قسم خدا به خبره ار کرده مارا مگر پیغیر خدا (د . خ . ل . م) حرمت میداد مارا به بلي مبارك خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کلوخا چنین کلوخا که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغیر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) ابي ابرو تراب

رأى (ن - ۲) مما عليه من التراب ثم قال لا احدنكم
باشقي الناس قلنا بلى يا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر
الذقة و الذي يضربك يا علي على هذه و وضع يده على ضربة
حتى قبل منها هذه و اخذ بلحيته *

ذكر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبأ ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال انبأنا
جرير عن المغيرة عن ام المومنين ام سلمة رضي قالت ان احدث
(ن - ۱) الناس عهدا برسول الله صلعم علي *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رضي والذي يختلف به ام

برای آنکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستر گفت آگاه باش
حدیث میکنم شما را به شقی تو مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
الضربت سرخ رنگ نموده کسیکه که بی کرده ماده شقرا و کسیکه
خواهد زد ترا ای علی بر این جلی و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه
تا اینکه تو خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را *

این ذکر نوی بردار (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد ما را ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علي خبر داد ما را جریر از مغيرة از ام مومنين ام سلمه (خ و)
گفت ام سلمه تحقیق تو پیدا تو مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د و)
خ و ل و ه) علي است *

۱۵۴ — خبر داد ما را محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرده ما را
جریر از مغيرة از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمه (خ و) و انكس
که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تو مردم وقت وفات را به پیغمبر

صلعم ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي ربه قال له: مه
غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان
ارمى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء
قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فنخرجنا من
البيت و كنا عند رسول الله صلعم يومئذ في بيت عايضة فكنت في
اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الابواب نكتب
علي ربه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي ربه قتال علي تاويل
القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبأنا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفت هرگاه بود صبح وفات ييغمبر
خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي ييغمبر خدا (د. خ. ل. م)
مرديرا بود كه گمان ميكردم در حاجت گمان ميكردم او را كه فرستاد
انحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه هفتم فرمود پس آمد
علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينكه آمد علي شناختيم تحقيق انحضرت
را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديك ييغمبر
خدا (د. خ. م) امروز در خانه عايشه پس يردم در آخر آنكه كه بيرون آمد
از خانه پستر نشستم نزديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرگون كرد
علي (خ. و) بر انحضرت پس بود آخر مردم انحضرت وقت وفات پس
شروع كرد كه راز ميگفت انحضرت را و سرگوشي ميكرد او را *

اين ذكر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ و قتال خواهد كرد علي بر تاويل قران چنانكه قتا كردم بر تنزييل او

۱۵۵ — خبر داده مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

و محمد بن قدامة و الغط له عن حريث عن الاعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلعم فخرج ايننا قد انقطع شمع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل علي قاتل القرآن كما قاتلت علي تنزله فقال ابو بكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف النعل

النورغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي الرحبة اتشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذب وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظم حديث برای اسحاق و محمد از حديث از امش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (خ. و) گفت بوديم ما نشسته انتظار ميگيرديم پيغمبر خدا (د. خ. و) پس بيزرون آمد طرف ما تحقيق منقطع شد كناره كفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقيق از شما انكس است كه چنگ و قتل خواهه كرد بر قاتل قرآن چنانكه قتل كردم بر تنزيل قرآن پس گفت ابوبكر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ليكن دوزنده پاپوش *

اين ذكر رغبت داندن است در ياري كردن علي (خ. و)

۱۵۶ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا فضل پسر موسى گفت فضل حديث كره مارا امش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (خ. و) در مكان سوای مسجد قسم مي دهم خدا انكس را كه شبيه پيغمبر خدا را (د. خ. و) روز غدیر خم و اين كلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و انكس كه باشم دوست او پس اين است دوست او اي نار خدا دوست دار انكس را كه دوست دارد

وَاللّٰهُمَّ رَاۤى مِّنْ رَّآءِ وَاۡدَ مِنْ عَادَۃٍ وَّ اَنصَرَ مِنْ نَّصْرَةٍ وَّ
اَخَذَلَ مِنْ نَّحْذَلَةٍ قَالَ سَعِيدٌ فَقَامَ اِلَى جَنْبِی سَنَةً وَّ قَالَ حَارِثَةُ
بِیْنَ مَضْرُوبٍ قَامَ مِنْ عِنْدِی سَنَةً وَّ قَالَ زَیْدُ بْنُ مَنِیعٍ قَامَ عِنْدِی سَنَةً
وَّ قَالَ عَمْرُو بْنُ ذِی مَرِیٍّ اَحَبُّ مِنْ اَحِبِّهِ وَاَبْغَضُ مِنْ اَبْغَضِهِ •
ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الغنّة الباغیة

۱۵۷ — اَنبَاۡنَا عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الزَّهْرَیّ
قَالَ حَدَّثَنَا غَنْدَرٌ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ سَمِعْتُ خَالِدَ الْحَذَّاءَ یَحَدِّثُ عَنْ
سَعِیدِ بْنِ اَبِی الْحَسَنِ عَنْ اُمِّهِ عَنْ اِمِّ سَلَمَةَ رَضِیَ عَنْهَا (رَیَیْتُ) اللّٰهَ صَلَّی
قَالَ لِعَمَارٍ تَقْتُلُکَ الْغَنَّةُ الْبَاغِیَّةُ وَ خَالِفَةُ ابُو دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا
شُعْبَةُ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو یُوْسُفَ وَ خَالِدٌ عَنْ اَحْمَدَ عَنْ اُمِّهِ عَنْ اِمِّ

علی را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علی را و یاری ده انکس را
که یاری دهد او را و فرو گذار انکس را که فرو گذاشت علی را گفت سعید
پس ایستاده شد طرف یهودی من شش نفر و گفت حارثه پسر مغرب ایستاده
شد نزدیک من شش مرده و گفت زید پسر منیع ایستاده شد نزدیک من
شش کس و گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس
را که دوست داشت علی را دشمن دارم انکس را که دشمن داشت او را •

**این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ۵۰) برای عمار
قتل خواهند کرد ترا گروه باغی**

۱۵۷ — خَیْرُ دَاۡدَ مَا رَاۡیَ عَبْدِ اللّٰهِ پسر محمد پسر عبد الرحمن زهری گفت
عبد الله حدیث کرد ما را غندر از شعبه شنیدم خالد الحذاء را حدیث میگوید
از سعید پسر ابی الحسن از مادر خود از ام سلمه (خ. و) تحقیق پیغمبر
خدا (د. خ. ل. ۵۰) گفت برای عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغی •
خلاف کرده او را ابو داود گفت حدیث کرد ما را شعبه گفت حدیث کرد
ما را ابوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (خ. و) تحقیق پیغمبر

سلمة رض ان رسول الله صلعم قتل لعمار تقتلك الفئة الباغية *
قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع
قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن امه عن ام سلمة رض قالت
لما كان يوم الخندق و هو يعطهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره
قالت فوالله ما نصيت و يقول اللهم ان الخير خير الاخرة
فانقرو الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله
الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد
الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال
قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رض ما نصيت يوم
خدا (۵۰ خ . ل . ه) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغي *
گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن *

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع
است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام
سلمه (۵۰ خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعنى انحضرت
مهداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي سينه انحضرت گفت
ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود اي
يار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخره است پس بخش قبيله انصار و
مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند
کرد اورا گروه باغي *

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا
پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت لم المؤمنين ام سلمه
(۵۰ خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت مهداد مردم را خشت

لخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
لخضر خير الآخرة فاعفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
ن - عمار بن حمية و قال (تقتلك الفئة الباغية) *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله

بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن

شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابو قتادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن حمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و لتحقيق غبار الوده شد موی سينه مبارک انصرفت او مفرمود اي بار خدا
لتحقيق خير و بهتری بهتری آخرت است پس بخش قبيله انصار و مهاجرين
را و آمد عمار پس فرمود اي پسر حميه قتل خواهنده کرد ترا گروه باغيه *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
احمد پسر عبدالله پسر عبد الحكيم و محمد پسر وليد گفتند آن مرد
حديث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث کرد مارا
شعيب از خاله از عكرمة از ابي سعيد خدری (خ و) تحقيق پيغمبر خدا
(د و خ ل و) گفت برای عمار قتل خواهنده کرد ترا گروه باغيه *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
نصره پسر شمیل از شعبة از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ و) گفت ابرو سعيد حديث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قتاده لتحقيق پيغمبر خدا (د و خ ل و) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر حميه و مسح کرد غبار را از سر او شايد که ترا قتل خواهنده
د گروه باغي *

۱۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خزيمة قال كنت عند معوية فأتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلته فقال عبدالله بن عمرو ليطيّب احدكما نفسا لصاحبه فاتي سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد •

۱۶۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جني برأس عمار (هـ) فقال عبدالله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية •

۱۶۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كرد مارا يزيد گفت نزده خبر داد مارا عوام از اسود بن معمر از حنظلة بن خزيمة گفت حنظلة بوم نزدك معويه پس آمد اورا دو مرد خصوصت ميكرده هر سر عمار می گفت هريك از ان هر دو من قتل كرده ام اورا پس گفت عید الله بن معمر هراينه خوشي ميشود بكي شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را (د • ه • م •) می فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه • گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرده آن حدیث را شعبه گفت شعبه آن حدیث را از عوام از مرعی از حنظلة بن سويد •

۱۶۵ — خبر داد مارا محمد بن منبج گفت محمد بن منبج حديث كرد مارا محمد گفت خبر داد مارا شعبه از عوام بن حوشب از مرعی از نبيله بنی شعبان از حنظلة بن سويد گفت آورده شد سر عمار (ه • و) پس گفت عبدالله بن عمرو شنیدم پیغمبر خدا را (د • ه • م •) میگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۹۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول
 تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية
 فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۹۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفیان عن الاعمش عن عبد
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لساثر
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
 شعيب گفت شعيب خبر داد مرا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث
 كرد مارا جرير از امش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله
 شنيدم پيغمبر خدا را (۵۰ خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد
 عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية
 پس روايت كرد آن را از امش گفت امش خبر داد مارا عبد الله پسر
 محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا امش از عبد الرحمن
 پسر ابي زياد *

۱۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفیان از امش
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق كرد
 هرايكه سيزميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (۵۰ خ . ل . م) مي گفت عمار
 قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معوية بشو چه ميكرد اين

معهودة اسمع ما يقول هذا فاجذبه فقال نحن مثلنا انما قتلنا من
جاذبه ايزال داحضا في قولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس
ستبلي قتلهم اولى الطائفين بالحق

۱۹۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثني عبد الاعلى

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري (هـ) ان
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى
الطائفتين *

۱۹۷ -- انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس كشيد معهودة آن مرد را پس گفت ما قتل كرديم اورا جز اين نيست
قتل كره اورا آنكس كه آورد اورا هميشه بر غلطي خواهد ماند و گفتن خود *

لن ذكر فرعون نبي است (د. خ. هـ) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است كه مبتلي
خواهد شد قبل اوشان را بهتر دو گروه كه بحق است

۱۹۸ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد بن حديث كره مارا

عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كره مارا داود از ابي نصره از ابي
سعيد خدري (خ. و) تحقيق پيغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است كه مبتلي خواهد شد قبل
اوشان را بهتر دو گروه *

۱۹۹ — خبر دار مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مارا

قتيبة بن سعيد گفت قتيبة حديث كره مارا ابو عوانه از قتاده از ابي
نصره از ابي سعيد خدري (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا

الخدري رحمه قال قال رسول الله صلعم تكون في امتي فرقتين
فيخرج من بينها مارقة باي قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري
رحمه قال قال رسول الله صلعم لتفرق امتي فرقتين تمرق بينهما
مارقة تقتلهم اولى الطائفتين بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد رحمه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمين تقتلها اولى
الطائفتين بالحق *

(۵۰ خ۰ ل۰) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنی خواهند شد قتل اوشان را
بپتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نصره از ابي سعيد خدري (۵۰ خ۰ و)
گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (۵۰ خ۰ ل۰) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد اوشان را بپتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نصره از
ابي سعيد (۵۰ خ۰ و) گفت گفت پيغمبر خدا (۵۰ خ۰ ل۰) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهند کرد
آن خوارج را بپتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلی قال حدثنا المقیم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعید الخدری (ن) عن النبی صلعم انه ذکر اناسا من امته یخرجون فی فرقة من الناس صیداهم النحالیق (ن - التحلیق) یمرقون من الدمن كما یمرق الصم من الریة هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنی الطائفتین الی الحق قال و قال کلمة اخری قلت لرجل یبني و یبینه ما هی قال قال ابوسعید و انتم فتلتموهم یا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلی بن واصل عن عبد الاعلی قال حدثنا المحاضر بن المریزج قال حدثنا الجلیج عن حبیب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا سعید پسر عبد الاعلی گفت سعید حدیث کرد مارا معتمر گفت معتمر شنیدم پدر خود را گفت پدر من حدیث کرد مارا ابو نصره از ابي سعید خدری (ن - و) از نبی (ص) تحقیق انحضرت ذکر کرد چند مردم را از امت خود که خارج خواهند شد هر هنگام تراغ از مردم نشانی او شان سر تراشیدن است خارج خواهند شد از دین چنانکه خارج می شود تیر از کمان او شان اوبه خلق اند یا از بدترین خلق اند قتل خواهند کرد ارشان را نزدیک ترین دو طایفه که طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعید این کلمه دیگر گفتم مردی را که در میان من و در میان ابو سعید بود چیست ان کلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعید این کلمه را انحضرت فرمود و شما قتل خواهند کرد شما ارشان را ای اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل از عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا محاضر پسر مریزج گفت محاضر حدیث کرد مارا اجلج از حبیب حدیث کرد ارشان را تحقیق از شیبه ضحاک مشرقی

الضحاک المصرتي یحدثهم و معه سعید بن جبیر و ممدون بن
ابی شیبہ و ابو الذحیری و ابو صالح و ذرهمدانی و الحسن
العربی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صاعم ی
قوم یخرجون من هذه الامة فذكر من صلوتهم و زکواتهم و صومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السم من الرمية فیحارز القرآن من
قرائتهم یخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الى الحق
ذکر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — انبانا یونس بن عبد اللطیف و الحرث بن مسکین
قراءة علیه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي

حدید یکره اوشانرا و همراة ضحاک سعید پسر جبیر و ممدون پسر ابي
شیبہ و ابو الذحیری و ابو صالح و ذرهمدانی و حسن مرقی تحقیق او شهید
اناسعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (ص ل ه) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز اوشان و زکوة
اوشان و روزه اوشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگذرد
تیر از کمان نه تجاوز خواهند کرد قرآن از حاقوم ایشان خارج خواهند شد در
گروهی از مردم قتل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیرالمومنین

سرایی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۳ — خبر داد مارا یونس پسر سعید الاعلی و حرث پسر مسکین
از روی خواندن نو و من می شنیدم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر
داد مرا ابو سلمة پسر عبد الرحمن از ابي سعید خدری (ص ل ه) ناگاه

معهده الكندي رضي بيئنا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقسم
 تسما آتاه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تميم فقال يا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله اين
 لي فيه اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابه
 يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم و صيامه مع صياهم] (ن - دعه
 صلوته مع صلوته و صيامه مع صيامه) يقرنون القرآن لا يجاوز تراقيهم
 يقرنون من الاسلام [كما بمرق] (ن - مرق) الصهم من الرمية
 ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شئ ثم ينظر الى رصانه فلا يوجد
 فيه شئ ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شئ و هو القدر

۴۰

ما بودم نزدك پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و انحضرت شخص می
 فرمود حصه را امد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مرده بود از قبيله تميم
 پس گفت ان مرده ای پيغمبر خدا محل کن در بخش کردن پس گفت
 پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و کدام کسی عدل خواهد کرد و قتيقه
 نه عدل خواهم کرد تحقيق ب بهر مانهي و حمران کلي تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر اي پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزم
 کرده او را گفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نگذار او را پس تحقيق برای او
 همراهان اندکم ميپردازد يکي از شما مار خود را همراه مار اوشان و روزه خود
 را همراه روزه ما ايشان خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنبر
 کردن ايشانرا بهروز خواهند گذشت از اسلام چنانکه بهرون ميگذرد نیز از عکار
 نظر کرده ميشود طرف پيدگان پس نه بافته ميشود در او چيزی پس نظر کرده
 مي خود طرف صوفار او پس پيامنه ميشود در او چيزی پسرنگار کرده ميشود
 طرف نضيه او پس پيامنه ميشود در او چيزی پيشي کرد و گذشت مرگين را

ثم ينظر الى قِدره فلا يوجد فيه شيء سبق الفرج و الدم اتيم
 رجل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرور
 يخرجون على خير فرقة من الناس قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
 فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
 بن ابي طالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على النعت الفري
 نعت به رسول الله صلعم

۱۷۳ — ابنا محمد بن المصفا بن البهلول قال حدثنا
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذكر اخر قال حدثنا
 الارزاعي عن الزهري عن ابي سلمة و الضحاك عن ابي سعيد
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی ارشاد مردی سپاه خواهد بود یکی هر دو بازوی او مانده
 پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
 پتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
 شنیدم این حدیث را از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و شاهد باش
 که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ - و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد و صفت کردن پیغمبر خدا (د -
 خ - ل - م) چنین صفت که صفت کرده بود انحضرت :

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهلول گفت صحابه حدیث
 کرده مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا ارزاعي از زهري از ابي سلمة
 و ضحاك از ابي سعید خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را دوا لغیر صرة که از خواجه

فصلاً إنا ذر الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل إذا لم اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحاباً يحتقر احدكم
 ملوثة مع ملوثةم و صيامه مع صيامهم يمرقون من الدين [كما
 يمرق] (ن - مروق) المهم من الرميّة حتى ان احدكم ينظر
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئاً ثم ينظر الى (صانه) فلا يجد فيه شيئاً ثم
 ينظر الى نضيه فلا يجد فيه شيئاً ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئاً
 سابق الفرت و الدم يخرجون على خير فرقة من الناس آيتهم (جل
 صخدرج از عجم احدي يديه مثل ثدي المرأة) او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد رضه اشهد سمعت هذا من (رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن ورمود انحضرت
 عذاب باد ترا و کدام کسی عدل کند وقلیکه نه عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره
 هم صحبت خواهند بود کم می پندارد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزی خود را همراه روزی خود او شان بیرون خواهند گذشت از دین
 چنانکه بیرون میگذرد نهر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سونار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهتر فرقه از مردم
 نقایب او شان مردی ناقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانند پاؤ گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو
 سعید (ح - و) شاهد باشی شایده این را از پیغمبر خدا (د - ح - ل - م)

گفت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارسل الى القتلي
فاتي به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — انبأنا العارث بن مسكين قراءه عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن العارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية لما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق اريد بها باطل ان رسول الله صلعم
وصف انما اني لا اعرف مقتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالحق لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كلبن شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام و نيكه قتل
کرد علي اوشان را پس فرستاد علي طرف كشنگان احمدي را پس او را
انكس را بر صفتيكه كه صفت كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) *

۱۷۴ — خبر داد ما را عارث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
مي شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي رافع ازاد كرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حرورية هرگاه بيرون امدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حرورية نيست حكم مگر براي خدا گفت علي بر او
سلام كلمه حق است اراده كرده شده نه او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گريد كلمه حق را به زبان خود
نه نچارد مي كند اين كلمه (ز اینجا) اشارت كرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است ميانه فام يكي هر دو دست او مانند نرم گشت بزي مانند
در پستان پس هرگاه قتل كرده اوشان را علي گفت بنگريد پس دهنده

قاتلهم عليّ رضه قال انظروا فنظروا فلم يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت و لا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
الصادق الى من ان اكذب فليكن (محل الله صلعم) اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافته در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم مرد دعه فرمود یا سه دعه پس
یا نه اند اورا در برانه پس آوردند اورا نا اینکه نهانند اورا رو بروی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر این ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در انشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبیر داد مارا محمد
بن معاوية بن يزيد گفت محمد بن حدیث کرد مارا علي بن هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شایم علي را برو سلام مي فرمود
و تیکه حدیث کنم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و
و تیکه حدیث کنم شما را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس فرایند
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گویم در حضرت انجیز که نگفت پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)
خ . ل . م) شایم پیغمبر خدا را (د . ح . ل . م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقولون من قول خبر الدربة يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمانهم
 حناجرهم يقرءون من الدين كما يمرق السم من الرمية فان ادركتهم
 قاتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القياسه *

ذكر اختلاف علي ابى اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا ل احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال سمعنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابى اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم بخرج قوم في اخر الهمان يقرءون القرآن
 لا يجاوز قرائتهم بمرقون من الاسلام كما يمرق السم من الرمية
 قتلهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابى اسحاق فادخل
 بين ابى اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانده قرآن
 را نه تجاوز خواهند کرد ایمان او شان حنجره و حلقوم او شان را بیرون
 خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذرد نیز از نشانه پس اگر با بی
 تو او شان را پس قتل کرد او شان را پس تحقیق که در کشتن او شان ثواب
 است برای آنکس که قتل کند او شان را نزدیک خدا روز قیامت *

ابن زکریا اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داده مارا احمد پسر سلیمان و قاسم پسر زکریا گفت
 احمد و قاسم حدیث کرده مارا عبد الله از اسرائیل از ابی اسحق از سویه
 پسر غفله از علی پسر سلام گفت علی گفت پیغمبر خدا (ص)
 بیرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خوانده قرآن نه تجاوز خواهد
 کرد چنانکه بیرون او شان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه میگذرد
 نیز از شکار کشتن او شان حق است بر هر مسلمان * خلاف کرده او را ابو یوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرده در میان ابی اسحق و در میان سویه پسر غفله
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن
 العلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
 عن ابي قیس الازدي عن سويد بن غفلة عن علي بن ابي
 مسلم قال يخرج في اخر الزمان قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم
 [يخرجون من الدين كما يخرج] (ن - يقرؤون من الدين
 مرق) العلم من الرية قتالهم حق على كل مسلم *

۱۷۸ -- اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بكار
 الحراني قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسرائيل عن ابراهيم بن
 عبد الاعلى عن طارق بن زياد قال خرجنا مع علي بن الخوارزمي
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سيخرج قوم يكلمون
 بالحق لا يجاوز حلوقهم يخرجون من الحق كما يخرج الامم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
 خود از ابی اسحاق از ابی قیس از دی از سدید پسر غفله از علی از نبی
 برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
 خواند قرآن را نه چهارز خواهند کرد قرآن چندر کردن ایشان را خارج
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار کشتن ایشان حق
 است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر بکار حرانی گفت احمد حدیث کرد مارا مخلد گفت مخلد حدیث
 کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زاهد
 خارج شدیم همراه علی (خ - و) طرف خوارزم پس قتل کرد علی ایشان
 را پسر فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق
 شان اینست که خارج خواهند شد قوم کلام خواهند کرد به حق
 نه چهارز خواهند کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية صيماهم ان فيهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات هود
انكاس هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خبر
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا
و خر علي رة معنا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
لخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهروان قال و كنت قبل
ذلك اصارع رجلا على يده شيع فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الحرورية فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في حاوية فقال

حق چنانکه پیروز میگردد نیز از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهد کشت شما زیوتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهد کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یانقیم ناقص را پس
افتادیم سجده کننده گان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق غان ایست که کلام میگویند آن فرقه یکلمه حق *

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانة گفت ابو عوانة خبر
داد مرا ابو سليم پسر مليح گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علي (خ و) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بوم پدری این
کشتي مي کردم مردمی را و بر دست او چوئی بود پس گفتم چه حالت
هست تو ایست گفت او خورده انرا شکر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علي مرتضی فرقه حرورية را پس خارج شد علي بر کشفگان اوشا
وقتیکه نیانت ذی الندی را و طواف کرد نا اینکه یافت او را *

صدق الله عز وجل و بلغ رسول الله صلعم و قال و في منكبته ثلث شعرات من حلة النبي ثواب من قللم (ن - قاللم) *

۱۸- انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن -
ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت
عند علي رضي الله عنه اذ دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي الله عنه
اناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين اتاذن لي ان اكلم فلم
يلدني اجبه و شغله ما هو فيه فجلس الى رجل فسأله ما خبرك
فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا
في ارضكم بما يسمون سرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا
عسي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعني هلكهم لو شاء

پس گفت راست گفت خدا غایب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د - خ - ی - م)
و گفت انصرفت و هر شانه نومه مری های اند از سر پستان ثواب است
آنکس که خل حواهد کرد آنها را *

۴۰ - خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حدیث کرده مارا
ابو الفضیل (ن - پسر فضیل) گفت حدیث کرد مارا عاصم پسر کلبی
حرمی از پدر خود گفت پدر من بودم نزدیک علي (د - و) نشسته نگاه
داخِل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و علي (د - و) کلام میکرد مردمان
را و کلام میکردند مردمان او را پس گفت لي امير المؤمنين انا حکم
میدهمي مرا اینکه کلام کنم پس نه التفت مرصود علی طرف او و مستغول
داشت او را آن چیز که در آن چیز بود پس گفت طرف مردی پس سوال
کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم
حضرت عائشه را پس گفت عائشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین
شما چرا دم لها ند لها را حرورنه گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهاده
شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حرور به بسبب این پس گفت عائشه
خبي ناد آنکس را که حاضر شد دلائل کردن او شان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبر کرد خبر که شما را خبر اوشان را پس قسم می دهیم
 قرغ علی (ع) قال ایمن المستأذن قصص علیه كما قص علينا قال
 انبی دخلت علی رسول الله صلعم و لیس عنده احد غیر عایشه
 ام المومنین فقال لی کیف انت یا علی و قوم کذا و کذا
 قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بیده و قال قوم یخرجون من
 المشرق یقرأون القرآن لا یجاوز تراثهم یموتون من الدین كما یموت
 السهم من الرمية فبهم (چهل صحیح) کان یده یدی انشدکم بالله
 اخبرکم به قالوا نعم قال انشدکم بالله اخبرکم انه فبهم قالوا نعم
 فأتبتمونی و اخبرتمونی انه لیس فیهم فصاحت لهم باله انه قد هم
 فأتبتمونی به تسبیحه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و (رسوله)

پسر ابیطالب (ع) و (خ) و (د) هر یک خبر که شما را خبر اوشان را پس قسم
 می دهیم سوال کنم حضرت علی (ع) را از خبر اوشان پس هرگاه تاریخ شد علی
 (ع) گفت کجا است طلب این گفتد پس قصه کرد بر او چنانکه
 قصه کرد و ما گفت علی مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر
 خدا (ع) و نبود نزدیک او کسی سوا عایشه مادر مومنین
 پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علی و قوم چنین و چنان
 است گفتم خدا و رسول او دانا تر است پسر اشارت فرمود بدست خود
 و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را به
 تجاوز خواهد کرد قرآن چلبو گردن ایشان را یعنی داده نخواهد بخشید
 بیرون خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذد تیر از شکار در ایشان
 سودی خواهد بود ذوق گریا که دست او پستان است قسم می دهیم
 شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهیم
 شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق این مرد در میان اوشان است
 گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او در میان
 اوشان است پس آوردید شما مرا میکتیدید مرا چنانکه
 شما گفتند مردم آری گفت علی راست فرمود

۱۸۱ — انبأنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رضي قال لما
كان يوم النهروان لقي الكوازع فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الندى فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رضي ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة
من الارض عليه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات
السنور فكبر علي رضي و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبأنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي يوم بقنطرة الديرجان فقال
الله قد ذكر لي خارجه يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالندى

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خو) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهرست پس نه دفع شدند تا
اینکه سفته شدند به نهره ها پس گفته شدند تمام گفت علي (خو)
طلب کنید و بچرکیده صاحب پستان را پس طلب کردند مردم او را پس
یافتند او را پس گفت علي (خو) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچرکیده
او را پس جستند او را پس یافتند او را در زمین پست بر او مردم بودند
از کشتگان پس نگاه مردیست بر دست او مانند صبی ها بیرون گرفته
هستند پس تکبیر گفتند مردم و در تعجب آورد ایشانرا این امر *

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى بن قيس الحضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او
سلام به پل دیر جان پس گفت علي مرتضی تحقیق شان اینست که ذکر
شد مرا قرعه خارجه که بیرون می آیند از طرف مشرق و در میان

فَقَاتِلْهُمْ فَبَقَالَتْ الْحَزْرَوِيَّةُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تَعْلَمُهُمْ تَكَلَّمُهُمْ فَرَدُّوكُمْ
 كَمَا رَدُّكُمْ يَوْمَ حَرُورَا فَتَنَصَّى (ن - فُشَجِر) بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرَّمْلِ فَقَالَ
 رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ رَهْ أَقْطَعُوا الْعَوَالِيَّ وَالْعَوَالِيَّ الرَّمْلُ قَدَارُوا
 وَاسْتَدَارُوا وَ قَتَلَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا أَوْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ
 رَجُلًا فَقَالَ عَلَى التَّمَسُّوْا الْمُتَخَذِجَ وَ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ شَاتٍ فَقَالُوا لَا نَقْدِرُ
 عَلَيْهِ فَرَكِبَ عَلِيٌّ عَمَّ يَغْلَةُ النَّبِيِّ صَلَّعَ الشَّهِيَاءَ فَاتَى وَهْدَةً مِنْ
 الْأَرْضِ فَقَالَ التَّمَسُّوْا فِي هَرَلَاءٍ فَخَرَجَ فَقَالَ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كَذَبْتُ
 فَقَالَ أَعْمَلُوا وَ لَا تَكْفُلُوا لَوْلَا أَنِي أَخَافُ أَنْ تَكْفُلُوا لِأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا
 قَضَى اللَّهُ لَكُمْ عَلَى لِسَانِهِ يَعْنِي النَّبِيُّ صَلَّعَ وَ لَقَدْ شَهِدْنَا أَنَاسَ
 مِنَ الْيَمَنِ فَقَالُوا كَيْفَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ كَانَ هُوَ أَهْمُ بَغْيَةٍ *

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی ره اوشانرا پس گفت
 بعض حزویه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد کردند بعضی را به بعضی نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور
 کردند و سرانجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده
 مرد پس گفت علی بجهنم ناقص را و این عاجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید
 رنگ خنجر نپی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمین را پس گفت بجهنم در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خراشید کرد عمل را
 هرائنه خبر کنم شما را بان چیز که حکم کرده خدا برای شما بر زبان او
 یعنی نپی (د. خ. ل. م) و هرائنه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین قوم من علم
 امر مقصود تر از روی حاجت *

۱۴۳ — ابی‌بکر العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق

قال حدثنا عبد الملك بن ابی سلیمان عن سلمة بن كهیل قال
حدثنا زید بن وهب انه كان في الجيش الذين كانوا مع علي
رضي الله عنه الى الخوازم فقال علي يا ايها الناس الي سمعت
رسول الله صلعم يقول سيخرج قوم من أممي يقرؤون القرآن
ليس قرائكم الي قرائهم بشيء ولا صلواتكم الي صلواتهم بشيء ولا
حياتهم الي حياتهم بشيء يقرؤون القرآن يحسبون انه لهم وهو
عليهم ولا يجادون قرائهم يقرؤون من الاسلام كما يقرءون من
الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم علي
لعان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۴۳ — خبر داد ما را عباس پدر عبد العظيم گفت عباس حديث

كرد ما را عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث كرد ما را عبد الملك پدر
ابی سلیمان از سلمة پدر كهیل گفت سلمة حديث كرد ما را وهب بن
زید در لشكر چنین لشكر كه بودند همراه علي (خ-و) سير كردند
طرف خوارزم پس گفت علي (خ-و) اي مرده‌ها! تحقيق من شنيدم
پيغمبر خدا (د-خ-ل-ه) مي فرمود شتاب است كه خارج خواهد
شد گروه از است من خواهند خواند قرآن را نيست قراوت شما طرف
قراوت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما
طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهند كرد
تحقيق آن بر من نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجارز
خواهد كرد خواندن اوشان چقدر كردن اوشان را بخواند گذشت
از اسلام چنانكه بخورن مي گفرد تير از شكار اگر خواهند دانست لشكر
چنين لشكر كه جنگ خواهند كرد خارجيان را چه حكم كرد خدا براي
اوشان بر زبان دي اوشان هرايه قراوت كند عمل را و نشان آن اينست
حق دوستان ايشان موديت براي اوبازو است و نيست براي اودست

و ليس به ذراع عی رأس بقصد مثل حلة الندی المرأة علیه
 شعرات بیض فتذهبون الی معربة و اهل الشام و تتركون ثوبه
 یثقلونکم فی ذراکم و امراکم و الله انی و لاجوا ان یكون هولاء
 القوم فانهم قد سفکوا الدم الحرام و اغاروا فی صرح الناس فمخروا
 علی اسم الله قال سلمة قنزلنی زید بن وهب منزلة حتی مررنا
 علی قنطرة و علی الخوارج یومئذ عبدالله بن وهب الراصنی
 فقال لهم القوا الرماح و سلوا سیوفکم من جفونها فانی اخاف ان
 یناشدوکما یناشدوا یوم حرروا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
 السیوف و شجرهم الناس یعنی برماحهم فقتل بعضهم علی
 بعض و ما أصیب من الناس یومئذ الا رجلاً قال علي كذا
 التمسوا فیهم المتخدج فلم یجدوه فقام علی رض بنفسه حتی انا ناسا

بر سر بازی او مانند سر پستان است برای زن بر او می‌ها انده سفید
 پس می‌روند آن قوم طرف معربه و طرف اهل شام و ترک می‌دهند آن است
 مسلمانانرا خواهند افتاد در ذریک شما و در مال ماے شما قسم خدا است
 تحقیق من هرائه آمیده می دارم اینکه مانند آن گریه پس نجیب اوشان
 تحقیق رخنه خون حرام را و تاراج کردند در مواشی مردم پس سیر
 کنده بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پر وهب منزل را
 با اینکه گدسیم بر پل و بر خوارج آن روز عبدالله پر وهب راسبی بود
 پس گفت مید الله برای او بیدارید بیژمه‌ای را و برکشید شمشیرهای
 حرد را از پیام‌های ابا پی تحقیق من حور می‌کنم اینکه قسم خوراده
 داد شما چنانکه عسم دادند شمارا روز حرور پس رجوع کرده برای
 جنگ پس دربر کرده بیژهای خود را و کشیدند تیغهای را و سفند
 اوشان مردم علی مرتضی یعنی به بیژهای اوشان پس نقل کرده شد
 اوشان بر بعضی و نه رخنه شد از مردم علی که روز مکر دو مرد ؟
 علی نزوک گد ذات اورا بچوکید در میان اوشان ناقص ۱۰

ثُمَّ قَالَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ قَالَ جَرَرَهُمْ فَوَجَدُوهُ مِمَّا يَلِي الْأَرْضَ فَكَبِرَ عَلَيَّ
 وَهُ ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَبَلَغَ (سوره) م فَقَامَ إِلَيْهِ عَبِيدَةُ السَّلْمَانِي
 فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَسَمِعْتُ هَذَا
 الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ قَالَ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 لَسَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ حَتَّى اسْتَحْلَفَهُ ثَلَاثًا وَهُوَ يَحْلِفُ *
 هـ — أَخْبَرَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ
 ابْنِ عُرْوَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَوْلَا أَن تَبْطُرُوا
 أَفْبَاكُم مَا رَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ يَقْتُلُونَهُمْ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّعَ ثَلَاثَ
 أَمْثَلٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ قَالَ إِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ إِي وَرَبِّ
 الْكَعْبَةِ إِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ *

مردم او را پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
 کشنگان را بعضی ارشاد بر بعضی بود فرمود بکشید ارشاد را پس یافتند مردم
 آن ناقص را اران چیز که متصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
 (خ. و) پسر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
 پس ایستاده شد طرف او عیدت سلامتی پس گفت ای امیرالمؤمنین
 قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شنیدی تو آن
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
 که نیست معبود بحق مگر او و رانده شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب سم کرد عیدت علی مرتضی را سه
 دفعه و او قسم می خورد برای عیدت *

هـ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
 عروار محمد پسر عیدت گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه مگر
 کید شما حیر دهم شما را آنچه چیز که وعده کرد خدا آن مردمان را که قبل
 خواهند کرد آن خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
 شنیدی آن حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
 کار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعیب قال اخذنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب اصحابه النهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخدج اليد او مكدون اليد او مؤذن اليد فابتغيانه فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان ابطردا ثم ذكر كرامة عنها حدثكم بها قضي الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن رلى قتل هؤلاء الملت انت سمعته من رسول الله صلعم قال اي ورب الكعبة ثلثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داه مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داه مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر پسر سليمان از عوف گفت عوف حديث کرد مارا محمد پسر سيرين السلمي گفت محمد هرگاه بود که آدم تا برسم صاحب علی نهروان را گفت علي (خ. و) بچريد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چدين که فرمود آنها را پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس تحقيق درميان اوشان مرد است ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس چنين اورا پس بافتم اورا پس دلالت کنديد به علي را بر او پس هرگاه ديد حضرت علي اورا گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كنيد شما پسر ذكر کرد كلمه را معني او هزينه حديث كدم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) براي آنكه كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت علي رضي الله عنه پروردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داه مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد حديث

هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و ابو ابن ابي خاله قال اخبرني عمر
بن قيس عن المهيال بن عمرو عن نذر بن جعفر بن جيش ان سمع
عليه رض يقول انا قباب بن الفتنه لولا انا ما قتل اهل النهروان لولا اني
اخشي ان تتركوا العمل اخبركم بالذي قضى الله عز وجل لى لسان
نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصر لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه
ذكر مناظره عبد الله بن عباس رضه الحرورية واحتجابه
عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضه

۱۸۷ — ابانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن
المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است
گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از ملهال پسر عمرو از نذر پسر
جعفر پسر جيش تحقيق اور شنيد علي را (خ. و) ميگفت من قبه يعنى
حائط چشمه فتنه ام اگر نه بودمى نه كشته مى شدند اهل نهروان اگر
نه تحقيق من خوف كلم اينكه ترك خواهيد كرد عمل را هراينه خبر كنم
شما را با اينكه حكم كرد خدای غالب و بزرگ بزرگان نبي شما (خ. و. و. و.)
برای آنكهى كه قتل كرده اوشان را در حاليكه بينده بوده نماز اوشان را
شناسنده بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم *

این ذكر منظره و بحث كردن عبد الله پسر عباس است
فرقه حرورية را و صحبت آوردن عبد الله پسر اوشان (خ. و) در آن
چيز كه انكار كردند اوشان على پسر ابي طالب را (خ. و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا
عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر
عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت العمورية و انزلوا في دار و كانوا ستة الاف فقلت لعلي ع م يا امير المؤمنين ابرء بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلبت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اتيتكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهره الذي أنزل فيهم القرآن و هم اعلم بدوايه منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و ابلغهم ما تقولون فانتمحا لي نفر منهم قامت هاتوا ما تمنعون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا لما احدثهم

عبد الله پسر عباس (خ و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حرورية و جمع شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را در او سلام اي امير المؤمنين مرده كن نماز را يعنى نماز ظهر بدير خوان شايد كه من كلام كدم انگور را گفت علي رضي تحقيق من خوف ميكنم اوشان را ار قتل برتر گفتم نه چنان پس جامه پريشدم و شانه كردم موى را و داخل شدم بر اوشان در مكاني نصف روز و اوشان مى خوردند طعام را پس گفتند خوشي ياد نرا اي ابن عباس پس چه چيز آورد نرا گفتم نراى اوشان اقدم نرذ شما از نرذ صاحب هاله نبي (ده خ ل م) و از نرذ هجرت كننده گان و ياري كندگان و از نرذ پسر عم رسول خدا (ده خ ل م) و امداد آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان انا نرا و بغاويل قرآن از شما و نيست در شما مردي از اوشان هر اينه رسالم شما را آنچه چيز كه مي كويند اوشان و رسانم اوشان را آنچه چيز كه مي گوئيد شما پس جدا شدند نراى من چند نفر از اوشان گفتم بياريد چه اعتراض ميكنند بر اصحاب پيغمبر خدا (ده خ ل م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم سه اعراض اند گفتم چه اند اينها گفتند اما يكي از آنها پس تحقيق علي مرتضى

حکم الرجال فی امر الله عز و جل و قال الله تعالى ان التحکم
الا لله ما شان الرجال و التحکم قلمت هذه واحدة قالوا و اما الذنبة
فانه قاتل و لم یسب و لم یغتم فان كانوا كفارا فقد حل صیغهم وان
كانوا مومنین فما حل صیغهم ولا قتالهم قلمت هذه اثنتان فما الثالثة
فقالوا حتی نفسه من امیر المومنین وان ام یکن امیر المومنین
فهو امیر الکافرين قلمت هل عندکم شیء غیر هذا قالوا حسبنا هذا
قلمت لهم ارايتم ان قرأت علیکم من کتاب الله عز و جل و صدقة فییه
صاعم ما یرد قواکم اترجعون قالوا نعم قلمت اما قواکم حکم الرجال
فی امر الله فانی (ن - فانا) اترأ علیکم کتاب الله عز و جل انه قد
میر الله حکمه الی الرجال فی شیء ثلثه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را هر حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ
نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتیم این
اعتراف یکی است گفتند آن مودم و اما دریم اعتراف پس تحقیق علی
قبل کرد و نه بندی کرده و نه تاراج کرد پس اگر بودند آن مودم
کفران پس تحقیق حلال شد بادی ارشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان
پس نه حلال شد بادی ارشان و نه کشتن او شان گفتیم این اعتراف دو
اند پس چیست اعتراف سوم پس گفتند « و کون ذات خود را از
امیر المومنین پس اگر نیست امیر المومنین پس او امیر کافران است
گفتم ایا نزد شما چیزی است « و بی این « اعتراف گفتند بها کفایت
میکند ما را این گفتیم برای ارشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب
و بزرگ و صدقه بی او (د - خ - ل - م) آنچه که رد کند قول شما را ایا باز
خواهید گشت گفتند ارے گفتم ما قول شما حکم کرد علی مردمان را در
حکم خدا پس تحقیق « من « بی خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ
تحقیق شان « است که تحقیق گردانید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عزوجل ان بحکموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذبیر،
 امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحکم به ذوا عدل منکم الاية فكان من حکم
 الله تعالى ان صيره الى الرجال يحکمون فيه لو شاهدکم فيه
 فجاز فيه حکم الرجال اشدکم بالله احکم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارتب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فاعلوا حکما من الله
 و حکما من اولها ان يردا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فاشدکم
 بالله احکم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حکمهم في بضع امرأة اخراجت من هذه قالوا نعم قلت و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ اینکه حکم کند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده نه قتل کنید
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 براو جزاء ان مثل آنچهیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الايه پس بود از حکم خدا تعالی
 اینکه گردانید او را طرف مردمان حکم کند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرکوش گنند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردنیده خدا
 حکم را در زن و زوج او و اگر دانید شما ناساز گاری و خلاف در میان مرد
 و زن پس برانگیزید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح او و من کار زوجین ساز گاری افکند خدا در میان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا یا حکم مردمان در صلاح
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گنندد خدای اری گفتیم اما قول شما

م قاتل و لم یحب و لم یغتم افتخرون امکم عایشه تستحلون
 منها ما استحلون من غیرها و هی امکم فان قلت انما نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلت لیست باسنا
 فقد کفرتم فان الله تعالى یقول النبی ادلی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضلالتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم محی نفسه من امیر
 المومنین فانا اتیکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبه صالح المشرکین فقل لعلی ربه اکتب یا علی هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال (رسول الله صلعم

قتل کرده و نه بندی کرد و نه تاراج ایا پس بملای خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او انچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه ربه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 بری اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گداهی هستید پس بپارید ازان جواب را ایا بیرون ایدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محرو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاهی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د - خ - ل - م) روز حدیبه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علی (خ - و) ندوید ای علی این انچه است که
 صالح کرد در محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علی مرتضی گفتند کفار
 را اگر دلیم ما که تحقیق نو پیغمبر خدا هستی نه لعن کنیم تو را پس

اے یا علی (رسول اللہ انک تعلم اے) (صالح) یا علی
و اکتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله لرسول الله
صالح خبر من علي و قد مضى انفسه و لم يكن متحوا ذلك متحوا
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم القان و
خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *
ذکر الاخبار المؤیدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنك و بين ابن اكلة الاكباد حكما

بفريس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ه) معوی
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام معوی کن ای علی و بنویس این آنچه است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است مرا که پیغمبر خدا (د - خ -
ه) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق معوی کرد انحضرت ذات
خود را و نبود این معوی از نبوة ابا خارج شدم از این اعتراف گفتند ای
پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
کرده شدید بر کمرهای خود قتل کردند او شانرا فرقه مهاجرون و انصار *

این کز خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگ مقدم شد و صفت او

۱۸۸ — حدیث کرد ما را ابو معویہ صالح گفت ابو معویہ حدیث کرد
ما را عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را عمرو پسر
هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر
اسحاق (ن - قیس) گفت علقمة گفتیم علی را (خ - و) ای میبکشی میان
خود و میان پسر خورنده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

۱. آنی گنت کاتب رسول الله صلعم يوم الأحد بية فکتبت هذا
 ۲. صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فعال سهدل
 لو علمنا) انه رسول الله ما قلنا ان احبها فقلت هو و الله رسول الله
 و ان (غم انک لا و الله لا احبها فعال کي رسول الله صلعم ارني
 مکاتها و اربته فمکاهه) و قال اما لک مثلها ستاتبها مضطهدا *

۱۸۹ - ایانا احمد بن شعبی قال اخبرنا محمد بن المثنی
 و محمد بن یسار قال حدثنا شعبی عن ابي اسحاق قال سمعت
 الخیراء رضی قال اما صالح رسول الله صلعم اهل الحدیث و قال ابن
 بشار اهل مكة کتب علی کتابا یبئهم قال فکتب محمد رسول الله
 فعال المشرکون لا تکتب محمد رسول الله لو کنت رسول الله ام

نودم نویسد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) روز حدیثه پس نوشتم این
 الچیز است که صالح کرد بران محمد پیغمبر خدا پس [گفتند گردانیم]
 (ن - گفت سهدل اگر میدانستم) که تحقیق او پیغمبر خدا است نه جنگ
 کنیم اورا معو کن این لفظ را پس گفتم الحضرت م - خدا است پیغمبر
 خدا است و اگر خاک الود شود بیثی تو مسم خدا است نه معو خواهیم کرد
 این لفظ را پس گفت مرا پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) ندما مرا مکان این لفظ
 را پس بمایدم الحضرت را پس معو فرمود آبرا و فرمود اما تحقیق
 برای تست مثل این شایب است که خراعی کرد همین کار را ماورا
 و مقهور *

۱۸۹ - خبر داد مارا احمد پسر شعبی گفت احمد خبر داد مارا محمد
 پسر مثنی و محمد پسر یسار گفتند ان هردو حدیث کرد مارا شعبی از ابي
 اسحاق گفت شنیدم برآ را (خ - و) گفت هرگاه صالح کرد پیغمبر خدا
 (د - خ - ل - م) مردم حدیثه را و گفت پسر یسار اهل مكة را نوشت
 علی کتاب را در میان ایسان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
 شرکت کنندگان مویسی محمد رسول الله اگر بودی تو پیغمبر خدا نه

نقاتلك فقال لعلي رض أممته فقال ما أنا بالذي أممته فمعاها
 رسول الله صلعم بيده فصالحهم على أن يدخل هو واممته ثلاثة
 أيام ولا يدخلونها إلا بجلبان السلاح فسالته وقال ابن بشار فمأثرة
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان الزهري قال حدثنا عبيد الله

بن موسى قال انبانا اسرائيل من ابي اسحاق عن البراء بن
 عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فأتى
 أهل مكة أن يدعو أن يدخل مكة حتى فاضهم (ن - و) صلعم
 على أن يقيم (ن - و) بقيموا) بها ثلاثة أيام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ می کردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ - و) مسو کن لفظ
 رسول الله را پس گفت علي مرتضی من نه آنکس ام که مسو کنم ان لفظ
 را پس مسو کرد انرا پیغمبر خدا (د - خ - ل - و) به دست مبارک
 خود پس صلح کرد انحضرت مشرکان را بر اینکه داخل مدین انحضرت و
 اصحاب او مکه را سه روز و سه داخل شود انرا مگر به کیسه های ساز
 جنگ پس سوال کردم انحضرت را (و) گفت این بشار راوی سوال کردند
 مشرکان انحضرت را (چیست جلبان السلاح گفت انحضرت کیسه ها است
 باجهیز که درو است *

۱۹۰ — حدیث کرد مارا احمد بن سلیمان زهاری گفت احمد حدیث
 کرد مارا عبيد الله بن موسى گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از
 ابي اسحاق از برادر پسر عارب (خ - و) گفت عربه کرد پیغمبر خدا
 (د - خ - ل - و) در ماه ذی قعدة پس آمد أهل مکه را اینکه نگذارند انحضرت
 را اینکه داخل شود انحضرت مکه را تا اینکه حکم کرد انحضرت اوشان را
 بر اینکه قایم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه دوشند مسلمانان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعمنا
 انك رسول الله ما منعناك شيئاً ولكن اذنت محمد بن
 عبدالله قال انا رسول الله وانا محمد بن عبدالله و قال
 لعلي أمي رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله
 صلعم الكتاب فمحاها وليس يحسن ان يكتب وكتب مكار
 (رسول الله) (بن عبدالله) وكتب هذا ما قضى عليه محمد
 بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القرب
 وان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع
 احدا من اصحابه ان اراد ان يقبم فلما دخلها و مضى الاجل
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشند این انچه است که حکم کرد بر او محمد رسول الله
 گفتند نه اقرار میکنم نه رسول الله اگر دانیم که تحقیق تو پیغمبر
 خدا هستی نه منع کنیم تو چیزی را و لكن تو محمد پسر عبدالله
 هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبدالله
 ام وگفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي
 (خ. و) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر
 خدا (د. خ. ل. م) کتاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به
 نوید انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبدالله) را و نوشت
 این انچه است که حکم کرد بر او محمد پسر عبدالله اینکه نه داخل
 شود انحضرت مکه را به ساز جنگ مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج
 شود کسی از اهل مکه نه کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس
 را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس
 اینکه پیام نماند در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت
 مدت سه روز آمدند کفار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي يا عم يا عم
فتتارلها (ن - فاخذ بيدها) علي (ض) فاخذها بيده فقال لفاطمة
عليها السلام دونك ابنة عمك فصماها فاخصم فيها علي و زيد
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالتي تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها
(رسول الله صلعم لخالتيها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي (ض)
انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي و
قال ازيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى
بن ادم فزوياني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد كه خارج شود از ميان ما پس تحقيق گذشت مدت پس بديون
آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نافع شد حضرت را دختر حمزه
ندا ميگرد اي عمو اي عمو پس رسيد انرا علي (خ . و) پس گرفت اورا
علي مرتضى به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را در او سلام نزد يك
تست دختر عمو تو پس بده داشت حضرت فاطمه انرا پس مناقشه كرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علي من گرفتم اورا و اين
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زير من
است و گفت زيد دختر مرا در دست پس حكم كرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
پان دختر كه او براي خاله اوست و فرمود خاله بدرنه مادر است پستو
گنت براي علي (د . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را
مشابه هستي تو پنداش مرا و خوي مرا و گفت براي زيد تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرتضى ايا زوج نمي كني دختر حمزه را پس فرمود
حضرت تحقيق او دختر برادر من است از شير دهني * گفت ابو
عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را يحيى پس ادم فزوياني آخر اين

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن علی رض *
 ۱۹۱ - انبانا محمد بن عبدالله بن المبارک قال حدثنا یحیی

هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن علی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقصی بها رسول الله صلعم لخالتها و قال ان الخالة ام
 نلت یا رسول الله الا تزوجها فل انها لا یحل ای انها ابنة اخي
 من الرضاعة قال و قال لی انت منی و انا منک و قال لزیّد
 انت اخونا و مولانا و قال اجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آلہ و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرده یحیی از اسرائیل از ابي اسحاق از هانی پسر
 هانی و هبیره پسر مریم از علی (ع) و *

۱۹۱ - خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد
 حدیث کرد ما را یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد ما را
 اسرائیل از ابي اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی (ع) و
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ع) ل. و) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای
 پیغمبر خدا ای زوج نمیکنی فرمود تحقیق او نه حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تواز
 هستی و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا *
 این احز کفاب است و درود تو رسد بر هودار ما و مالک ما که نام
 پاك او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام *

تمام الکتاب یعنی الموفق الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

و اعمدته على نعمایه العظیم - و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم *
و بعد

يقول احقر عباد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه امر علي من
له ربه في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البهاری البردوانی
المعید صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المحمدي بالخصائص -
مزيلة عنه النقايس - فصعيت في تصحيح متنه على قدر الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي) عفو و الغفران - بها
وقع مني من الزلل و النعیان *



بلام ايند بخشنده دار و قروز مايه هرگونه گوهر

درد بی پایان - از پاك يزدان - بر پیشرو و خشروان - جاويدان باد *
سه هزاران آفرين بر جانسان * بر روان پاك فرزندان شان
سپس اين ناكس كنمين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه در مقام سيد
والا نزاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه همه نياكانش در سرز بوم برهار
دران فرساد راه و بادانش و داد بودند - بمن پينواي ناپكار نمار فرمودند -
با خصائص نامي را كه در قروزي اسداله الغالب - پور ابي
است - چاپ كنم - و در درستي راستي و كاستي آن دست و پاكي
هرچكه كه اين كار ارجمنده از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
نام و ناكام گام درين چاه چام نهادم - و در پارسي و رشوم آن ويژه ها را
نارويدها نشاندم - مگر پارسي همسراز آن را بر همان پيشين
ز بگذاشتم * خدايا لغزشهاي مرا در بخار كن و من امر من زده را
بر راه راستي و راستبازي نگاهدار *